

چهره‌ها نما

Chehreh Nama

بهار 3753 زرتشتی 1395 خورشیدی

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
سال سی و چهارم شماره 177



English
Persian



نوید باستان



«ای مردم بهترین سخنان را به گوش هوش بشنوید و با اندیشه ای روشن و ژرف
بینی آنها را بررسی کنید . هر مرد و زن راه نیک و بد را شخصا برگزیند، پیش
از فرا رسیدن روز واپسین همه به پا خیزید و در گسترش آیین راستی بکوشید.»
پسنا ۳۰ بند ۲



برای هم‌آزوری بیشتر بین گروه مدیران و هموندان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بخشی
را به گفتار و سخن گروه مدیران اختصاص داده ایم تا آنها بتوانند از این طریق
پیام و یا چاره اندیشی های خود را عرضه نمایند و هموندان هم بتوانند خواسته و
پیشنهاد های خود را در راستای گروه مدیران ابراز نمایند.

هموندان ، همکیشان و دوستان گرامی

گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بهترین شادباشهای خود را بمناسبت
فرارسیدن جشن باستانی نوروز و همچنین خجسته زادروز اشوزرتشت به همه
فارسی زبانان و دوستانان آموزشهای همیشه نو و جاودان آن بزرگ مرد تاریخ را
پیشکش نموده و از درگاه اهورامزدا آرزوی سالی بسیار پر بار و همراه با تندرستی
، شادی و پیروزی برای همگان درخواست می نماید.

هم‌آزور بيم هم‌آزور هما اشو بيم

گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

بر گیری از نوشته های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما
آزاد می باشد.

چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته های رسیده آزاد است و
نوشتارهای رسیده باز گردانده نمی شود.

دیدگاه های بازتاب شده در نوشته ها همیشه گویای دیدگاه های انجمن
دبیران چهره نما نمی باشد.

چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا ، نشریه ایست دینی ، اجتماعی ،
تاریخی ، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

Trust of Morvarid Guiv

4001 S. Decature Ave. suite 37-337 Las Vegas,
NV 89103 Tell : (809)889-9795

زیر نگر گروه دبیران
گرافیک ، رایانه و صفحه آرا : کیخسرو یکتاهی
تایپ : پروین رستمیان
اینترنت : رامین شهریاری



آواز خوش هزار تقدیم تو باد
 سرسبزترین بهار تقدیم تو باد
 گویند که لحظه ایست رویدن عشق
 آن لحظه هزاربار تقدیم تو باد

سالی دگر سپری شد و تازه بهاری رسید، بیایید پندارها و دل‌ها را تازه کنیم. مگر بنیاد آیین زرتشت بر تازه گردانیدن نیست؟ پس بیایید سرودی تازه بخوانیم که گوش کسی نشنیده باشد. سرودی آنگونه که بنوازد گوش جوانانمان را و احساسی برانگیزد در دل این گریزپایان چون احساس است که ماندنی است. در نسل کامپیوتر، جهان دهکده ایست کوچک که هر پیامی را می‌توان به سادگی گسترش داد. می‌توان از این پدیده سود جویم و پیام زرتشت را بیش از پیش و با گفتاری که پذیرای نسل امروز باشد در دنیای بیکران بگسترانیم. آینده و استواری آیین دیر پای ما در دست نوجوانان امروز است..
 شاد زیوید، دیر زیوید، به کامه زیوید

دکتر رستم خوش سر
 زنهار دار مرکز زرتشتیان کالیفرنیا



نرم نرمک می رسد بهار
 فریدون مشیری

بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک
 شاخه‌های شسته، باران خورده، پاک
 آسمان آبی و ابر سپید
 برگهای سبز بید
 عطر نرگس، رقص باد
 نغمه شوق پرستوهای شاد
 خلوت گرم کبوترهای مست
 نرم نرمک می رسد اینک بهار
 خوش به حال روزگار
 خوش به حال چشمه‌ها و دشتها
 خوش به حال دانه‌ها و سبزه‌ها
 خوش به حال غنچه‌های نیمه‌باز
 خوش به حال دختر میخک که می‌خندد به ناز
 خوش به حال جام لبریز از شراب
 خوش به حال آفتاب
 ای دل من گرچه در این روزگار
 جامه رنگین نمی‌پوشی به کام
 باده رنگین نمی‌بینی به جام
 نقل و سبزه در میان سفره نیست
 جامت از آن می‌که می‌باید تهی است
 ای دریغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم
 ای دریغ از من اگر مستم نسازد آفتاب
 ای دریغ از ما اگر کامی‌نگیریم از بهار
 گر نکوبی شیشه غم را به سنگ
 هفت رنگش می‌شود هفتاد رنگ

نوروز بل

ایلیا مکاری صحنه سرایی

نوروز در سرزمین های شمالی معنای دیگری دارد، نوروزی خاص وسط مرداد ماه همراه با افروختن آتشی بزرگ بر بلندای کوه های دیلمان!

وقتی بل به پا می شود

ایلیا مکاری صحنه سرایی

"گوروم گوروم گوروم بل نوروزما و نوروزبل ۱" مرد میاندار با لهجه محلی آواز می خواند. بلند و پر صلابت. صدای پرهیبت او در سکوت مردمی که نظاره گر بودند می پیچید، به میان کوهستان می رفت و دوباره به میان جمع شان برمی گشت. او می خواند و چوب بزرگی را بالای سرش می گرداند. درست در نزدیکی هیمة بزرگ آتشی که در وسط میدانگاه صحرا درست کرده و مردم ده دورتا دورش ایستاده بودند. "نوروز، روزی از نو برسه هرکی خاتیا تا آئن د ورسه ۲" او می خواند و ۱۰ مرد دیگر روستا با کلاه و شولای گالشی دور آتش می چرخیدند و ساز و دهل می زدند. گاهی هم دم به

دم مرد آوازخوان می دادند و با حرارت اشعار او را تکرار می کردند. آواز خوانی مرد که تمام شد تازه وقت شادی مردم بود. زن و مرد، خرد و پیر یک باره همه به شادی آمدند و با دست به سوی آسمان بردن دعاگوی سالی پر زرق وروزی دیگری برای خودشان شدند. "نوروزبل مبارک بی"، "نو سال بیی سال سو" با چشمانی که به دود آتش خیره مانده بود. آنها سال دیلمانی خود را جشن می گرفتند. جشنی تاریخی به قدمت دیلمان و همه تاریخ اش. جشنی با قدمت ۱۵۹۰ سال به نام نوروزبل!

+++

نوروز بل تش، می دل مانه شعله زنه اینه رسم زمانه ۳ بل یا ول در زبان گیلکی به معنی شعله آتش است و نوروز بل یعنی شعله آتش نوروزی. البته نه نوروزی که ایرانی ها هر سال اول فرودین ماه را برای آن جشن می گیرند. این نوروز ملی و سراسری ایران نیست. نوروزی است بومی و ولایتی معروف به نوروز دیلمی و گالشی به یادگار مانده از گیلان باستان. زمان نوروزبل با نوروز ایرانی فرق زیادی دارد. هر قدر مردم فلات ایران اعتدال روز و شب اول فرودین را جشن می گیرند، گیلانی ها وسط چله تابستان یاد نوروزی افتند و توی اوج گرمای برنج سوزان خودشان جشن و هلهله شادی سال نوی دیگری را سر می دهند. در واقع نوروزبل جشنی است که گیلانی ها عصر آخرین شب سال خودشان یعنی آخرین روز اسپندارما و شب اولین روز سال بعد برگزار می کنند. این جشن باستانی در نیمه مرداد هر سال یعنی وسط تابستان یا به تعبیر قدیمی ها قلب الاسد، بین ۱۳ تا ۱۷ مرداد برپا می شود.

حالا چرا مرداد ماه؟ آن هم برای خودش فلسفه ای دارد. بعضی ها می گویند نیمه تابستان برای مردم گیلان یک جور فراغت از کار و زحمت است. برای این که

در روزهای میانه مرداد در زمان های گذشته کشاورزها هر چه محصول کشاورزی مانند گندم و فندق و گل گاو زبان و ... بود درو می کردند و توان پرداخت باج و خراج را داشتند. در واقع یک جورهایی با افروختن محصولات دست و بالشان باز می شد و می توانستند به زندگی خودشان سر و سامان بدهند. برای همین سال نو و زمان خوشی و شکرگزاری را وسط مرداد قرار داده بودند. اما برای نوروزبل می توان دلایل دیگری هم آورد. کمی مستدل و دقیق تر.

مردم ایران از گذشته های دور به ۷ ستاره اعتقادی عمیق داشتند که خورشید یکی از آن ها و البته بزرگ ترین شان بود. هر کدام از این ستاره ها هم

برای خودشان فراز و فرودی داشتند که این وسط فراز و فرود خورشید از همه نمایان تر و برجسته تر بود. برای همین بود که حرکات زمین و آسمان، شب و روز، گردش ماه و سال، فصول چهارگانه، سرما و گرما را با فراز و فرود آن می سنجیدند. این سنجش که بر مبنای وضعیت خورشید بود، سال خورشیدی را رقم می زد و دو حالت داشت: حالت اعتدالی و حالت انقلابی. داستان تازه از اینجا شروع می شود و تفاوت ها آشکار. در واقع تفاوت سال خورشیدی رسمی کشور با سال خورشیدی گیلانی ها در این است که در تقویم کشوری و ملی ایران جانب اعتدال شب و روز و گرما و سرما به اصطلاح اعتدال بهاری ملاک قرار داده می شود ولی در تقویم بومی و گیلانی جانب انقلاب تابستانی یعنی اوج گرما، طول روز و کوتاهی شب و آغاز فرود خورشید. عکس این قضیه را درست در تقویم میلادی هم داریم. در واقع در تقویم میلادی نه دیگر صحبتی از اعتدال بهاری است و نه انقلاب تابستانی. غربی ها مدت هاست که در تقویم میلاید شان جانب انقلاب زمستانی یعنی اوج سرما و بلندی شب و کوتاهی روز و فرود آن را در نظر دارند. با این اوصاف نوروزبل برای مردم گیلان از دیرباز یک نشانه بوده. نشانه پشت سر گذاشتن اوج گرما و طول روز. یعنی این که آنها باید مهبای یک کوچ بزرگی می شدند. کوچ از ییلاق به سمت دشت. درست وقتی که برنج ها را بریده اند، دام ها را سر و سامان داده اند و باید به زمستان پیش رو فکر کنند!

کاش دود به کوه ها برود
گروم، گروم، گروم، گروم، گروم
داکان زیر بوم ۴
آتش که در بلندترین نقطه روستا گر می گیرد، مردم کوهستان با چشمانی نگران خیره به رد دود آن می مانند. دود آتش برای مردم گالش کوهستان معنای زیادی دارد. آنها از طریق دودی که از سوختن هیمة های آتش نوروزبل درست می شود به روزهای آینده پی می برند. می گویند مردم طالش و دیلمان از روی رد دود نوروزبل بدی یا خوبی هوا را در ماه های بعدی سال پیش بینی می کردند. مسعود پورهادی در کتاب "



نوروزبل" در باره این موضوع این طور نوشته: «مردم کوهستان باور دارند که در مراسم نوروزبل اگر دود آتشی که با افروختن ساقه‌های برنج یا گون بر پا می‌شود، به طرف کوهستان‌های جنوب (بیلاق) برود زمستان خوبی در قشلاق (جلگه گیلان) خواهند داشت و اگر دود به طرف جلگه گیلان برود، زمستان پر برف و سختی در انتظارشان خواهد بود. این همه اعتقاد به نشانه‌های آتش در میان مردم شمال ایران مساله عجیبی نیست. مردم شمال ایران به واسطه کارهای کشاورزی و بارندگی بسیار شدید، به خورشید و آتش و روشنایی از زمان‌های دور احترام زیادی می‌گذاشتند. هنوز هم اگر در زمان نوروز و تحویل سال به خانه گیلانی‌ها پا بگذارید می‌بینید که خیلی از آنها زمان تحویل سال در حیاط یا آتش کوچکی روشن می‌کنند یا به هر ترتیبی که هست نور و روشنایی به خانه می‌تابانند. قدیمی‌های گیل هنوز در زمان بارش باران عادت دارند فانوسی سر در خانه روشن بگذارند به این امید که خورشید زودتر بیرون بیاید و آنها به کار کشاورزی شان برسند.

هفت آتش روی بلندای کوه
گروم، گروم، گروم بل نوروزماه و
نوروزبل ۵
نو سال بی سال سو
خانه‌واشو

گیلکی‌ها سه دسته اند. اولین شان "گالش‌ها" که به کار دامداری مشغولند و کوچ نشین. گالش‌ها در ارتفاعات زندگی می‌کنند و بین بیلاق و قشلاق در رفت و آمدند. گروه دوم "کلایی‌ها" که توی کوهپایه‌ها هستند و یکجانشین. کارشان کشاورزی است اما دیم. دامداری هم دارند اما نه به اندازه گالش‌ها. دسته سوم که بیشتر مردم با آنها آشنا هستند "گیل" نام دارند. مردمی ساکن در جلگه با کشاورزی آبی و صید ماهی. این وسط نوروزبل همیشه به عهده گالش‌ها بوده. در واقع شعله‌های آتشی که آنها ب فراز کوه‌ها روشن می‌کردند علامتی بود برای مردم تمامی روستاهای اطراف و جنگل نشین‌ها که سال نو از راه رسیده. گالش‌ها در روز اول نوروز بالای قله کوه‌های بلند می‌رفتند و هفت آتش درهفت نقطه

روشن می‌کردند. به نشانه همان هفت ستاره ای که محترم بودند. بعد دعا می‌کردند و نیایش به درگاه خدایی که قرار بود گرما را از آنها می‌گرفت و زمستان طولانی را پیش رو می‌آورد!

از تقویم گالشی و ماه‌های آن چه می‌دانید؟
ماه‌های تقویم گالشی هم برای خودشان اسم و رسم خاصی دارند هر چند که باطن همگی اسمی از ماه‌های تقویم رسمی هم دارند. از مهر و ماه تا تیر و اسفند!

نوروز ما
اولین روز فروردین را در نظر بگیرید با ۴.۵ ماه اختلاف. اولین ماه سال جدید که از ۱۷ مرداد شروع می‌شود و تا ۱۵ شهریور هم ادامه دارد.

کورچ ما
کورچ یا کورچ یعنی خشک شدن. یعنی وقتی که زمین کم کم رو به سردی و خشکی از علوفه پیش می‌رود. هوا رو به سردی می‌رود و کوه نشین‌ها بار سفر به سوی جلگه گیلان می‌بندند. دومین ماه گیلانی که از ۱۶ شهریور شروع می‌شود و تا ۱۵ مهر ادامه دارد. آغاز پاییز گیلانی!

اریه ما
دومین ماه پاییز گیلان و سومین ماه تقویم گالشی‌ها. ابتدای آن ۱۵ مهرماه است و پایانش ۱۴ آبان. اریه در زبان گیلکی یعنی گرمی و محترم. حالا چرا این ماه را به این نام گذاشته‌اند هنوز درست و حسابی معلوم نیست.

تیرما
ماه چهارم است و از ۱۵ آبان ماه تا ۱۴ آذر. می‌گویند در این ماه گالشی‌ها مراسمی را اجرا می‌کنند به نام "تیرما سینزه" یا سیزدهم تیرماه که با جشن تیرگان نوروزی شباهت زیادی دارد. فقط آن یکی در اول گرمای تابستان است و این یکی در آغاز



سوز پاییزی!

مردال ما

اولین ماه زمستان گالشی. از ۱۵ آذر تا ۱۴ دی. هنوز کسی درباره وجه تسمیه آن درست نمی‌داند اما می‌گویند شاید به این دلیل که در این ماه مرگ و میر دام‌ها زیاد می‌شده به آن مردال می‌گویند. گویا دام‌ها در این روزها گاهی به ناچار از روی قحطی از گیاهانی تغذیه می‌کردند که نفخ داشت و باعث ورم روده و مرگ شان می‌شد. گالشی‌ها شب پلدایشان را اول این ماه می‌گرفتند. با همان آداب و رسوم فقط ۲ هفته زودتر!

شیرما

همان شهریور خورشیدی است اما دومین ماه زمستانی گیلانی‌ها. از ۱۵ دی ماه شروع می‌شود و تا ۱۴ بهمن هم ادامه دارد. شیرما برای گالش‌ها ماه شرارت و آزار و اذیت برف و سرماست. گیلانی‌ها به این ماه نام دیگری هم داده‌اند. «کاسه شوران ما» یعنی ماهی که هنوز بشقاب‌های ناهار شسته نشده، شب فرا می‌رسد!

امیرما

از ۱۵ بهمن شروع می‌شود و تا ۱۴ اسفند هم ادامه دارد. پایان امیرما برای گالش‌ها یک جورهایی پایان زمستان بود برای همین آنها در این ماه قربانی‌های زیادی هم داشتند. آنها روز شانزدهم این ماه یک گاو بزرگ را قربانی و لاشه او را ۱۶ قسمت تقسیم می‌کردند. به امید نفس کشیدن دوباره زمین!

اول ما

ماه هشتم گاهشماری گیلانی که از ۱۵ اسفند شروع می‌شود و تا ۱۵ فروردین ادامه دارد. اولین ماه بهار است. گیلانی‌ها پانزده روز اول این ماه را «سرد بهار» و پانزده روز دیگر را «پیش بهار» می‌نامند. جالب این که آنها از همان قدیم روز اول پیش بهار را هم جشن می‌گرفتند و یک جورهایی به استقبال نوروز باستانی هم می‌رفتند.

سیاما

نهمین ماه گاهشماری گیلانی و معادل

آذرماه خورشیدی. از ۲۱ فروردین آغاز و تا ۱۹ اردیبهشت ماه. به معنای ماه سیاه. توی این ماه کوه نشین های دامدار به سمت سردسیر حرکت می کنند. اما چون زمین هنوز درست و حسابی سبز نشده و سیاه رنگ است، به آن ماه سیاه می گویند. بعضی ماه سیاه را به خاطر آسمان همیشه ابری و گرفته می دانند و بعضی به خاطر تنگدستی مردم در این روزها که آذوقه ها ته می کشید و چیزی سر سفره ها نمی ماند!

دیه ما این ماه از ۲۰ اردیبهشت شروع می شود و تا ۱۸ خرداد ادامه دارد. دیه ما سومین ماه بهار است ماهی که برای کوه نشین های اهمیت زیادی دارد. هوا گرم تر شده و مراتع هم سرسبز.

ورف نه ما کافی است یک بار اسم اش را پیش خودتان تلفظ کنید. ورف + نه + ما. یعنی ماهی که هیچ وقت برفی در آن نیامده. ماه خوشی چوپان های کوهستان که همیشه از ترس برف و یخ کوهستان به خودشان لرزیده اند. از ۱۹ خرداد تا ۱۷ تیرماه. درست زمانی که برف روی کوه ها هم آب شده اند و علوفه ها سرسبز. اولین ماه تابستانی گیلانی ها. البته افسانه در این ماه زیاد است. این که یک غول سفید برفی توی این ماه یک شب خودش را نشان می دهد و می رود. همین است که بعضی ها به لفظ [ابرف نما] بیشتر اعتقاد دارند!

اسفندارما دومین ماه تابستان، دوازدهمین و آخرین ماه گاهشماری گالشی. از ۱۸ تیرماه خورشیدی تا ۱۶ مرداد. توی روزهای آخر این ماه است که مردم گیلان جشن خرمن را هم برگزار می کنند. همین است که خیلی ها نوروزبل و جشن دروکردن برنج ها را با هم یکی می دانند. آخرین شب این ماه جشن نوروزبل برگزار می شود. درست مانند اسفندماه خورشیدی!

پی نوشت

۱. ای شعله بلند آتش که با صدای گرگر میسوزی ماه نوروز و

۲. شعله آتش نوروزی نوروز، روز تازه و نویی دوباره رسید شده است
۳. آتش جشن نوروزی مثل دل من است
۴. گُرُوم، گُرُوم، گُرُوم، گُرُوم و برگ فراوان بگذار
۵. ای سال نو، سال روشنایی و نور باشی

هرکسی که خواب بود اکنون بیدار
که زبانه می کشد، این رسم روزگار
ذغال بر افروخته را زیر چوب با شاخ
فراوانی ببخش به فرآوردهای خانه



لباسی نو پرایمان شادی آفرین پوه

بودر جمهر پر خیده

از آن روزها نزدیک به ۵۰ سال می‌گذرد. بچگی‌ها با همه دشواری‌هایش زود گذشت، ولی یادها و ویرهایش هیچ‌گاه از ذهن پاک نمی‌شود. انگار همین دیروز بود. خاطرات ریزودرشت به‌مانند پرده سینما از جلوی چشم عبور می‌کنند. همه ریزه‌کاری‌ها را درست به‌مانند همان روزها به یاد دارم. شاید توانایی نوشتن همه آن ریزه‌کاری‌ها را نداشته باشم، ولی می‌خواهم هر جور شده گوشه‌هایی



از خاطراتم را بنویسم تا هم زندگی در نیم‌سده پیش میان زرتشتیان به یاد آید و هم این که جوانان امروز بدانند که هم‌نسل‌های پدر و مادرشان چگونه زندگی می‌کردند.

روزهای نخست اسفندماه که می‌شد، مردی به خانه ما می‌آمد چهل‌پنجاه ساله، با صدایی دورگه، قدی متوسط و چشمانی نافذ و گیرا. بسیار جدی، راست قامت و شیک. او را پیش از این هم بارها دیده بودم. او در هر سال هفت‌هشت بار، شاید هم بیشتر، به خانه ما می‌آمد و من از دیدن او بسیار لذت می‌بردم، چرا که قدرت و توانایی بسیاری در او می‌دیدم. پدرم از جدیت و پشتکار او بسیار برایم گفته بود.

پدرم به گونه‌ای بسیار شگفت روی این مرد تاثیر داشت و این مرد جلوی پدرم به مانند یک پسر بچه کوچک و حرف‌گوش کن ساکت بود. با این که او

با ما بسیار زیبا، شمرده، محکم و گاه با خشونت گرمی‌بخشی سخن می‌گفت، ولی در برابر پدرم اخلاقی بر عکس داشت. پدرم گاهی با او به زبان انگلیسی حرف می‌زد و او به راحتی و آرامی پاسخ‌اش را می‌داد.

روزهای نخست اسفندماه، چند روز پشت سرهم به خانه ما می‌آمد. در آن روزها، یک روز به همراه خود خیاطی را با دم‌دوستگاه اندازه‌گیری‌اش آورده بود تا قد و قامت من و برادرم را اندازه‌گیری و یادداشت کند. تا آن روز ما نه به خیاطی رفته بودیم و نه خیاط به خانه ما آمده بود. در آن هنگام من ده دوازده ساله و برادرم هفت هشت ساله بود و هر دو به دبستان «روش زندگی»، نزدیک خانه‌مان می‌رفتیم.

پدرم چندین بار به او و خیاط گفت که پارچه کت و شلوار ما سیاه و یا حتی تیره نباشد. پدرم با اینکه ناینجا بود تا هنگامی که زنده بود به ما اجازه نمی‌داد که کت و شلوار، پیراهن، کفش و جوراب سیاه بخریم و بپوشیم. او از رنگ سیاه بدش می‌آمد و می‌گفت سیاه شگون ندارد.

آقا خیاطی که به خانه ما آمده بود مردی بلندقد، لاغراندام، عصبی و بوی سیگار عجیبی می‌داد. تا اندازه ما را گرفت دو سه بار به حیاط رفت و سیگاری دود کرد و برگشت و هر بار با چشم‌غره روپرو شد.

پس از یک هفته، آقا خیاط با یک بقل پارچه بریده شده و سوزن ته‌گرد و نخ کویک و صابون و ... به خانه ما برگشت. ما آن موقع معنی پُرو کردن را نمی‌فهمیدیم. بزرگتر که شدیم فهمیدیم پُرو کردن چیست و چرا دوسه بار خیاط به خانه ما می‌آمد و پارچه‌های با کویک دوخته شده را پاره می‌کرد و سنجاق می‌زد و ...

چند روز به عید مانده، ارباب جمشید به همراه آقا خیاط که همیشه پشت سر او راه می‌رفت، به خانه ما آمدند. به دست خیاط دو دست کت و شلوار آبی رنگ شیک، لای کاغذ برش پیچیده شده بود و در دست ارباب جمشید یک ساک پلاستیکی - که من تا آن روز چنین ساکی ندیده بودم - در آن پیراهن و زیر شلوار و شورت و جوراب بود. پیراهن و لباس‌ها را به تن کردیم و کت و شلوار را پوشیدیم. تنها چیزی که نداشتیم کفش بود. البته آینه قدی هم نداشتیم که خودمان را در آن ببینیم.

ارباب جمشید ما را همراه کرد و با مهربانی خاصی که در نگاهش بود، ما را به سر چهارراه آذربایجان برد و برای هر کدام از ما یک جفت کفش قهوه‌ای رنگ خرید. جالب بود که ما هر کدام با یک جفت کفش پاره و کت و شلوار نو و جوراب نو و پیراهن نو وارد کفش ملی سر چهارراه آذربایجان شده بودیم و آن چنان خجالت می‌کشیدیم که سرخ شده بودیم.

این اندازه گیری لباس و خرید کفش و آوردن پیراهن و لباس زیر و ... هر ساله تکرار شد تا ما به نزدیکی‌های دیپلم گرفتن رسیدیم.

کم‌کم که بزرگتر می‌شدم، چیزهایی را می‌فهمیدم. می‌فهمیدم پدرم که آن روزها ناینجا و از کار افتاده شده بود، روزی آموزگار ارباب جمشید بوده و ارباب خواندن و نوشتن را از او آموخته است.

خدا بیامرزدهش، او شاید راضی نباشد که نامش را در اینجا بیاورم، ولی من برای ادای دین و آرزوی شادی روان او، در این روزهای پایانی سال، پس از گذشت نزدیک به ۵۰ سال از آن روزها، می‌خواهم بنویسم و به همه بگویم که این نیک‌اندیش بزرگوار؛ «ارباب جمشید پولادزندی» بود. دانش آموز دبستان خسروی یزد، که پدرم، خسرو بمان پر خیده، معلم او بوده و پس از چهل‌و‌اندی سال، هنگامی که می‌شوند معلمش ناینجا و از کار افتاده شده او را پیدا می‌کند و دستش را می‌گیرد.

او به همراه برادر خیراندیش‌اش روانشاد «مهربان منشی»، قندی را گرد می‌آورند و به نام پدرم در انجمن سپرده می‌کنند که سود آن، مستمری‌ای باشد برای پدرم. و خود ارباب جمشید پولادزندی در شب‌های عید، همان‌گونه که نوشتم برای ما لباس می‌آورد. خانمش - خورشید بانو - برای ما پیراهن و ... می‌دوخت و همه اینها برای

ما که در آن روزها نمی‌توانستیم لباس و کفش نو بخریم بسیار شادی آور بود. بی‌گمان دهش نیک‌اندیشان و خیراندیشان به یادگار می‌ماند. به امید همیشگی و همگانی شدن نیک‌اندیشی، خیراندیشی و دادودهش.



بودر جمهر پر خیده (۱۳۳۴ خورشیدی تهران)

این پژوهشگر و روزنامه‌نگار زرتشتی کار در حوزه رسانه را با نوشتن مقاله‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی در مجله‌های «مهنامه زرتشتیان»، «خواندنی‌ها» به سردبیری زنده‌یاد علی‌اصغر امیرانی، گزارش ماهانه سازمان فروهر که در آن زمان (سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷) زیر نظر هاشم رضی بود.

وی از آغاز گشایش هفته‌نامه امرداد در این رسانه زرتشتی به عنوان نویسنده فعالیت داشت و هم‌زمان با مجله فروهر نیز همکاری می‌کرد. سردبیری مجله «وهومن» به مدیرمسئولی روانشاد افلاطون ضیافت و چاپ هفته‌نامه «ندای زرتشتی» در سالهای نخستین انقلاب ۵۷ از کارهای دیگر وی بود.

بودر جمهر پر خیده هم‌اکنون مدیریت دبیرستان ماندگار فیروزبهرام را بر دوش دارد و دبیر بخش تاریخ نشریه امرداد نیز هست

نام آوران زرتشتی گفتگو با پروفیسور شاهرخ خانی زاده

اشکان خسرو پور

پروفیسور شاهرخ خانی زاده، دکتر ژنتیک میوه‌ها از دانشگاه مک‌گیل کانادا تا به حال چندین میوه کوچک با قابلیت‌های خاص تولید کرده و یکی از چهره‌های شناخته‌شده و فعال زرتشتی در آمریکای شمالی نیز هست

فرمانروای مغز میوه‌ها

سیب عدن که آدم و حوا را از آسایش بهشتی بیرون انداخت، دست‌پخت اوست. شاهرخ خانی زاده، دکترای ژنتیک میوه‌ها از دانشگاه مک‌گیل کانادا از همان بچگی دوست داشت بفهمد که موجودات کوچک چطور زندگی می‌کنند و دوام می‌آورند. عاشق مورچه‌ها و زنبورها شده بود و هر روز نگاهشان می‌کرد. حتی یک‌بار سراغ جوجه‌ای که برایش هدیه برده بودند هم رفت تا ببیند، مغزشان چطور این‌همه کار می‌کند. بعدها که بزرگ‌تر شد و به کانادا رفت، هنوز آن خاطرات کودکی را ته ذهنش داشت اما نگاهش تغییر کرده بود. سراغ میوه‌هایی رفت که در کانادا بودند و هنوز پایشان به ایران باز نشده بود. دوست داشت بداند، مغز این میوه‌ها چطور کار می‌کند که می‌تواند در دماهای منفی ۴۰ تا مثبت ۳۰ درجه سانتیگراد دوام بیاورند. در راه پاسخ دادن به همین پرسش بود که، سراغ گیاه‌شناسی رفت و در دانشگاه دروس باغبانی و کشاورزی را پی گرفت. خانی زاده حالا به مغز میوه‌ها مسلط شده تا آن‌جا که می‌تواند به میوه‌ها دستور بدهد، چطور رفتار بکنند یا نکنند. او به سیب عدن و توت‌فرنگی جاوید فرمان می‌دهد که چطور زنده بمانند و رفتار کنند. او یکی از چهره‌های فعال زرتشتی در خارج از ایران است و یکی از چهره‌های فعال «فدراسیون انجمن‌های زرتشتیان آمریکای شمالی» لقب گرفت. دکتر سهراب شهزادی، یکی از پزشکان باتجربه‌ی زرتشتی نیز از هم‌دوره‌های او بوده است، کسی که «شاهرخ» اکنون از او خاطره‌های شیرینی در ذهن دارد. او که یکی از شاگردان خوب «فیروزبهرام» بوده، برای انتخاب رشته چند راه مختلف پیش

رویش داشته اما خلبانی و پزشکی را به توصیه‌ی مادر دل‌نگران‌ش یعنی گوهر خانم کنار گذاشته است.

این مصاحبه سراغ زندگی شخصی و علمی پروفیسور خانی زاده رفته تا او را از زاویه‌ای دیگر نشان بدهد، زاویه‌ای که شاید کمتر آن را دیده باشیم.

کتابی که مرا عاشق کرد

اولین بار که عاشق میوه‌ها شد را یادش نیست اما زمانی که فکرهای عجیبی به سرش زد، سن و سال زیادی نداشت. «همیشه عاشق کارهای فنی و چیزهای عجیب بودم. آن‌قدر کارهای عجیب و غریب می‌کردم که مادرم گوهرخانم، گاهی واقعا نگران می‌شد. چکش را برمی‌داشتم و روی چوب می‌کوبیدم که از داخلش یک شکل خاص بیرون بیاورم. به قول قدیمی‌ها از دیوار صاف بالا می‌رفتم. دستم خورده نبود، دلم می‌خواست ببینم مغز موجودات چطور کار می‌کند. فکر می‌کردم هر چیزی لابد یک مغز داخلش دارد. این بود که گاهی کارهایم مصیبت بار می‌آورد.» سالها گذشت و او مدرسه رفت. شاهرخ کوچک وقتی با دنیای کتاب آشنا شد و توانست خودش به تنهایی کتاب بخواند، تلاش کرد پاسخ پرسش‌هایش را از بین کتاب‌ها پیدا کند. «یادم نیست اواخر دبستان بودم یا اوایل دبیرستان که یکی دو کتاب درباره زندگی مورچه‌ها و زنبورها عسل خواندم. کتاب ویژگی‌های این موجودات را بیان می‌کرد و این که چطور می‌توانند از خودشان دفاع کرده و زنده بمانند. این کتاب‌ها را که می‌دیدم، با خودم فکر می‌کردم چطور می‌شود جانوری با چنان مغز کوچکی بتواند آن‌قدر خوب فکر کند. برایم جالب بود که



بفهمم، این موجودات چطور این‌همه فهم و شعور دارند. از بچگی این سوال‌ها همیشه در ذهنم بود اما سرنوشت مرا از مورچه‌شناسی به گیاه‌شناسی سوق داد.»

خلبان یا پزشک، مساله این است

زمانی که شاهرخ خانی زاده قرار بود رشته دانشگاهی انتخاب کند، انتخاب‌های زیادی نداشت. دست کم خودش این‌طور فکر می‌کرد. «دوران دبیرستان را در مدرسه فیروزبهرام گذراندم که یکی از مدارس مطرح آن زمان بود و البته هنوز هم هست. یادم هست که یکی از دوستانم به نام سهراب شهزادی، عاشق پزشکی بود. خیلی با هم رفیق بودیم. فکر کردم من هم پزشکی می‌خوانم و دکتر آدم‌ها می‌شوم ولی این‌طور نشد. یعنی خانواده حساسم نگذاشتند.» شاهرخ خانی زاده که آن روزها را خوب یادش مانده، می‌گوید: «مادرم گوهرخانم آدم حساسی بود. می‌گفت تو طاقت دیدن خون و زخم را نداری، می‌ترسم وسط اتاق عمل غش کنی. رشته انتخابی بعدی‌ام خلبانی بود. دوست داشتم

پرواز کنم ولی مامان می‌ترسید از آن بالا سقوط کنم و کار دست خودم و مسافران بخت‌برگشته بدهم. این بود که گزینه دوم هم منتفی شد. راستش را بخواهید، زیاد آدم ترسوئی نبودم اما به حرف مادرم گوش کردم.» به همین دلیل هم رفت سراغ گزینه سوم که در ذهن داشت، یعنی تحصیل در رشته کشاورزی. شاهرخ خانی زاده در سال ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی) در رشته مهندسی کشاورزی در ایران فارغ‌التحصیل شد اما هنوز راه زیادی تا شناسایی مغز میوه‌ها مانده بود. برای همین هم راهی خارج از کشور شد. «از شما چه پنهان، اول دوست داشتم به آمریکا بروم اما اوضاع کشور طوری نبود که بشود آن‌جا رفت. سفارت آمریکا در تهران بسته شده بود و اوضاع شلوغ بود. در آن وضعیت، کانادا نزدیک‌ترین کشور به آمریکا بود که در ایران سفارت‌خانه داشت. وقتی گفتم قصد تحصیل دارم، جواب دادند بلیت بخر تا برایت ویزا صادر کنیم. بلیت خریدم، ویزا گرفتم و رفتم کانادا. به همین سادگی!» بعد از این که پایش به کانادا رسید، ایالت‌های مختلف آمریکا و کانادا را گشت تا جای خوبی برای زندگی پیدا کند. «از شهر کبک خوشم آمد چون به فرهنگ کشور ما بیشتر می‌خورد. یعنی راستش را بخواهید، این‌جا پر از مهاجر بود و از کشورهای مختلف، مثل مصر و ایران و هند مهاجر پذیرفته بود. دیدن چهره‌های گندم‌گون و آفتاب‌سوخته یا شنیدن صدای کسانی که به زبان فارسی صحبت می‌کنند، حالم را جا می‌آورد برای همین تصمیم گرفتم در شهر کبک مستقر شوم.»

معمای زنده ماندن در خارج

زندگی در فرنگ سخت است، آن‌هم وقتی اول صبح‌ات با آخر شب آن‌سر دنیا یکی باشد، تلفن‌ها وضع خوبی نداشته باشند و نتوانی زیاد حال خانواده‌ات را جویا شوی. تفاوت فرهنگی هم عضو ثابت سفر به خارج از کشور است اما از همه بدتر، چیزهایی مثل آب و هواست که آدم را بدجوری غافل‌گیر می‌کنند.

«اولین بار که به شهر کبک رفتم، هوا گرم و خوب بود. شاید حدود ۳۰ درجه بالای صفر یا چیزی در همان حدود. هوای قابل تحمل و خوبی بود، به خصوص برای ما که اصلیت مان کرمانی بود و هوای گرم را دوست داشتیم. چند ماه که گذشت، وقتی درجه حرارت به منفی ۳۰ و ۴۰ درجه رسید، فهمیدم چه اشتباهی کرده‌ام! جا خورده بودم. با خودم می‌گفتم مگر می‌شود جایی در کره زمین آن قدر گرم و سرد بشود؟ مانده بودم آدم‌ها چطور می‌توانند در این شرایط سخت طاقت بیاورند و زندگی کنند. آدم‌ها به کنار، این که میوه‌ها و درخت‌های کانادایی چطور از بین نمی‌روند، واقعا برایم معما بود.»

اولین مشکل جدی شاهرخ خان‌زاده در شهر کبک، تفاوت‌های فرهنگی و سرمای عجیب هوا بود. «مردم این سوی آب، همه چیزشان با ما فرق می‌کرد. حتی تعارف کردن را هم نمی‌فهمیدند و بارها پیش آمده بود سر تعارف کردن، سرم بی‌کلاه بماند. سرمای هوا مشکل جدی بعدی‌ام بود. به پدر و مادرم در ایران از سرمای این‌جا گفتم. آن‌ها هم برایم بهترین پالتویی که سراغ داشتند را خریدند و با هزار مکافات به کانادا فرستادند اما مگر فایده داشت؟ پالتوی یخ‌بندان‌ندیده زیاد به کارم نیامد. چون به جای زیپ، دکمه داشت، سرمای هوا هم از لابه‌لایش نفوذ می‌کرد و روی استخوانت می‌نشاند. راستش دلم نیامد به خانواده‌ام چیزی بگویم. با همان پالتو زمستان را سر کردم اما اصلا ساده نبود.»

مشکل‌های بعدی، تنهایی و تسلط نداشتن به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی بود، زبان‌هایی که در نقاط مختلف کانادا استفاده می‌شود؛ یکی دو سال اول آن قدر سخت گذشت که باورتان نمی‌شود. هم از نظر زبان سخت بود، هم این که تنهایی اذیت می‌کرد. وقتی خانه می‌آمدم، کسی چشم‌به‌راهم نبود و باید خودم تمام کارهایم را انجام می‌دادم. بعد از دو سال که در دانشگاه کار پیدا کردم و سرم شلوغ شد، آرام آرام به این وضع عادت کردم. یعنی چون کار زیادی روی سرم می‌ریخت، وقتی برای فکر کردن به تنهایی نداشتم و خودم را با کار سرگرم می‌کردم.»

مخترع سیب و توت‌فرنگی

اختراع میوه‌های قدیمی با خاصیت‌های جدید کاری است که پرفسور خان‌زاده

را ۳۰ سال تمام به خودش مشغول کرده است. زمینه کاری شاهرخ خان‌زاده در این سالها محدود به یک سری میوه خاص بوده که در خود کانادا به عمل می‌آمده‌اند: «در استان کبک، درخت سیب و توت‌فرنگی داریم ولی بعضی میوه‌ها مثل ازگیل، خرمالو یا گیلاس در اینجا نیست. گرچه اخیرا گیلاس را با دست‌کاری ژنتیکی مقاوم و تولید می‌کنند ولی به‌هرحال کار اصلی ما در زمینه میوه‌های کوچکی است که در کانادا به عمل می‌آیند.»

او در دوران تحقیقاتش ۸ گونه جدید توت‌فرنگی را اختراع کرده که حق ثبت‌شان در آمریکای شمالی ثبت شده و در حال حاضر، در اروپا بر روی آن مشغول به کار هستند. «در هر جایی یک میوه به ثبت رسانده‌ام. مثلا در چین هم نوع خاصی از گلابی را تولید کردم. «مدتی با دانشگاه‌های چین هم همکاری داشتم و در زمینه ژنتیک سیب و گلابی با آنها کار کردم. یک گلابی چینی و پنج سیب جدید را هم به ثبت رساندم. یکی از سیب‌ها که خیلی سر و صدا کرد و همه‌جا معروف شد، اسمش سیب عدن بود. به خاطر اسم سیب و کاربردش که داشت، همه مردم مدام نامش را تکرار می‌کردند و به شوخی می‌گفتند، پس سیب عدن را تو کاشته‌ای!»

برای ما که همیشه تمام سیب‌ها و گلابی‌های دنیا را به یک چشم دیده‌ایم، این همه تفاوت حیرت‌انگیز است. «تنوع زیاد در زمینه میوه‌ها خیلی وقت‌ها کاربرد صنعتی دارد. مثلا تفاوتی که سیب عدن با دیگران دارد، در آن‌جاست که قطعات بریده‌شده‌اش هیچ‌وقت سیاه نمی‌شوند. نوع دیگری از توت‌فرنگی هم هست که برای درست کردن مربا خوب است چون بعد از پختن، تغییر رنگ و شکل نمی‌کند. یکی دیگر از انواع سیب‌مان هم طوری مقاوم است که هیچ‌وقت از درخت نمی‌افتد. این نوع از سیب حتی در سرمای شدید کانادا هم دوام می‌آورد و روی درخت ثابت می‌ماند، بدون این که خراب شود یا خم به ابرو بیاورد. این سیب از آن جهت مهم است که کانادایی‌ها آن را برای ساختن نوع خاصی از نوشیدنی سیب استفاده می‌کنند. در این نوع از نوشیدنی، سیب باید روی درخت و در شرایط طبیعی یخ بزنند. به همین دلیل، ما سیبی را اختراع کرده‌ایم که در دمای بسیار پایین زنده مانده و از روی درخت هم نمی‌افتد.»

جدید می‌پرسند و وقتی که من می‌گویم نمی‌دانم، خودشان در مجله گزارش می‌نویسند. بعد از این مرحله معمولا ۲ تا ۳ هزار نفر به ما اسامی جدیدی پیشنهاد می‌دهند. اسم بعضی گونه‌های جدید میوه - مثل همان سیب عدن - را با این شیوه انتخاب کردیم.»

مدام باید تغییر کنی

شاهرخ خان‌زاده بیشتر از ۲۸ سال روی میوه‌ها کار کرده و دنیای این خوردنی‌های آب‌دار را خیلی خوب می‌شناسد اما چند سالی است که سراغ دنیای گندم‌گون نانوهارفته است: «سال ۲۰۱۲ به خاطر تغییراتی که در برنامه‌های داخلی کشور کانادا برنامه‌ای که درباره میوه‌ها داشتم تعطیل شد و مرا از کبک به اتاوا فرستادند. الان چهار سال است که در اتاوا در زمینه بیماری‌های ژنتیکی گندم‌ها کار می‌کنم.» «همه فکر می‌کنند که روز و شب ما در باغ‌ها، پی‌خوش‌گذرانی و خوردن میوه‌ها می‌گذرد اما مشکلات کاری در حوزه ما کم نیست. به خصوص کار در زمینه ژنتیک بسیار دشوار است و پیچیدگی‌های بسیاری دارد. باید مدام حواستان به این



موضوع جمع باشد که بیماری‌ها و حشرات هم مثل میوه‌ها و گندم‌ها متحول می‌شوند. پس اگر گندم یا میوه‌ای را در برابر یک بیماری خاص مقاوم کرده‌اید، ده سال بعد باید یک راه کار تازه ارائه بدهید چون حشره بر میوه پیروز می‌شود. میوه‌ای که ده سال پیش مقاوم بوده ممکن است الان مقاومت نداشته نباشد. یکی از مشکلات کار ما این است که باید دائم سعی کنی یک چیز جدید درست کنی و چیزی که ده سال پیش درست کرده بودی را تغییر بدهی و این کاری است که باید تا همیشه ادامه داشته باشد، تا هر وقت که داستان ژنتیک هست، حشره‌ها هستند و ما هستیم.»

صرف ۲۵ سال، ساخت ۴ هزار میوه جدید

ساختن توت‌فرنگی و سیب جدید خیلی سخت‌تر از آن چیزی است که در ظاهر به نظر می‌رسد. آن قدر زمان بر است و کار میدانی می‌طلبد که اختراع همین چند نمونه، ۲۵ سال از عمر یک نفر را درگیر می‌کند. مثل یک پژوهش و کار علمی، این کار هم چند مرحله دارد. میوه‌ها چند بار غربال می‌شوند و رسیدن به نمونه نهایی معمولا چند سالی طول می‌کشد. «هر سال چهار هزار گونه جدید درست می‌کردم. بعد هر کدامشان را از نظر طعم، بو، مزه، مواد مغذی و... آزمایش می‌کردم و از بین‌شان آنهایی که به دردم می‌خورد را کنار می‌کشیدم. بعد از مدتی که همه مراحل تحقیق به پایان می‌رسید، نمونه‌های نهایی را به باغبان‌هایی که از قبل می‌شناختم، می‌دادیم تا آنها را کشت کرده و به مردم بفروشدند. مرحله بعدی این است که از فروشنده‌ها، بازخورد مردم را بگیریم تا بفهمیم که نظرشان درباره هر نوع از میوه چه بوده‌است.»

بعد از این نوبت نام‌گذاری میوه‌هاست که آن هم گاهی توسط مردم انجام می‌شود. «خیلی وقت‌ها روزنامه‌نگارهای محلی زنگ می‌زنند و درباره کارهایمان می‌پرسند. من هم به آنها می‌گویم یک توت‌فرنگی جدید داریم. آنها درباره نام این محصول

مردم اورامان تخت کردستان سالی دو بار مراسم خاصی برگزار می کنند، آنها نیمه بهمن و اردی بهشت به یاد پیرشالیار می افتند

عروسی در خانه هورمزد

از جاده پر پیچ و خم مروان به سمت اورامان که بگذری، آخرین گردنه را هم که رد کنی از دور روستایی کوچک در دل کوه ظاهر می شود. روستایی با معماری عجیب. حیاط خانه ای پشت بام خانه دیگر. ساخته شده از سنگ و کلوخ. روستایی به نام اورامان تخت. مردم منطقه معتقدند اورامان تخت زمانی شهری بزرگ بوده و مرکزیت خاصی داشته به همین دلیل از آن به عنوان تخت یا مرکز حکومت ناحیه ای اورامان یاد می کنند. شهری که غیر از تاریخ هزاران ساله اش با آداب و رسوم خاص اش شناخته می شود. حالا سالهاست که اورامان را بیشتر مردم ایران به اسم پیرش می شناسند. پیرشالیار ش که هر سال مراسم عروسی او بهانه ای است برای جمع شدن مردم پای تخت اورامان!

+++

مردم اورامان درباره کرامت های پیر روستایشان حرف و حدیث زیاد دارند. معروف ترین شان هم کرامت پیر به "شاه بهار خاتون" دختر شاه بخارا که به دست پیرشالیار شفا پیدا کرد. می گویند شاه بهار خاتون که از قضا دختر زیبارویی هم بوده نه می شنید و نه حرفی می زد. یک کر و لال تمام. پادشاه بخارا برای شفای دخترش دست به هر کاری زده بود و هر حکیمی را برای مداوای دخترش به شهر آورده بود اما فایده ای نداشت. پادشاه حتی شرط کرده بود هر کسی دخترش را شفا بدهد او را به عقد شفا دهنده در می آورد. اما این شرط هم نتیجه ای نداشت. هیچ حکیمی یاری خوب کردن دخترک بنیوا را نداشت. تا این که صحبت کرامت های پیر شالیار به بخارا رسید. خدم و حشم راه افتادند و دختر بخارایی را برای درمان به اورامان

آوردند. لشکر شاه هنوز به اورامان نرسیده بود که کم کم در گوش هایش زمزمه ای شنید. اصل ماجرا هم در خانه پیرشالیار اتفاق افتاد. به محض ورود دخترک به نزدیکی های خانه پیر یک دفعه صدای نعره بلندی توی تمام روستا پیچید. مردم به آن آن توره کشیدن دیوها گفتند و این که پیر دیوها را از بین برده و کشته. زبان دخترک همان لحظه با توره دیوها باز شد و باقی داستان. دختر همانجا به عقد پیر درآمد و مردم جشن عروسی بزرگی به افتخار دختر شاه و پیر باکرامت شان برگزار کردند، جشنی که مردم دیگر آن را فراموش نکردند. اورامان هر زمستان جشن عروسی بزرگی برای پیرش می گیرد!

شهریار اورامان که بود؟

پیرشالیار فرزند جاماسب یکی از رهبران و مغان آیین زردشت بود که در اورامان زندگی می کرده. می گویند از این مغ کتابی به یادگار مانده بوده به نام "مارفه تو پیرشالیاری" به معنای معرفت پیرشهریار که به زبان کردی اورامی نوشته شده بوده. با کلی مثل و پند و اندرز و دنیایی امر و نهی درباره آداب و رسوم آیین باستانی. از آن



کتاب امروز فقط چند بیت باقی مانده که نسل به نسل بین مردم اورامان می چرخد، بیت هایی با ترجیع بندی معروف:

گوشت جه واته ای پیرشالیار بوو هوشته جه کیاسته ای زانای سیمیار بوو
به گفته پیرشهریار گوش بده و برای درک نوشته زردشت دانا و هوشیار باش



بعضی ها می گویند پیرشالیار در سال های آخر عمرش به دین اسلام رو آورد و شروع به تبلیغ این دین بین مردم اورامان و اطراف کرد. اما گویا چندان در کارش موفق نبوده و دست آخر هم بی آن که کاری از پیش ببرد در قرن پنجم از دنیا رفته. گویا مردم با همه احترامی که برای کرامت های پیر قایل بودند به آموزه های دینی خودشان بیشتر پایبند بودند. این وسط یک فرضیه دیگر هم هست. این که پیر شالیار اول همان که فرزند جاماسب بوده در اواخر قرن اول زندگی می کرده و اصلا در زمان او اسلام به اورامان نیامده بوده. توی تنها کتابی هم که از او به جا مانده و آیات کم و بیش او همه جا صحبت از هورمزد است و آیین اش. برای این است که بعضی معتقدند شاید پیرشالیار دیگری قرن ها بعد با این اسم بین مردم آمده با دین اسلام و کلا افسانه ها بین این دو پیر با هم قاطی شده اند. مردی به اسم سید مصطفی ابن خداداد، مردی فاضل و عارف از سادات حسینی مشهور به پیرشالیار که در زمان شیخ عبدالقادر گیلانی زندگی می کرده و آشنای افکار پیرشالیار بوده و کتاب معرفت او را دوباره با احکام اسلام نوشته. هر چه هست پیرشالیار هنوز مراد خیلی از مردم اورامان تخت است و در نگاه آنها صاحب کراماتی که نمی توان به روی ان چشم پوشاند!

و عروسی هزار سال ادامه دارد...

مردم اورامان سالی ۲ بار به یاد پیر باکرامت شان می افتند. یک بار در آخرین چهارشنبه قبل از نیمه بهمن ماه و دیگری در نیمه اردی بهشت. بهانه مراسم اول عروسی پیر است و مراسم دوم رسمی دیرینه به اسم کومسای. مراسم اول که مشهورتر است و با آداب و مراسم بیشتر در مدت سه روز برگزار می شود و هفت مرحله دارد. مراحلی که شاید فقط از عاشق ترین مریدان پیر بریاید:

۱. **خبر:** توی اورامان یک باغ گردو هست که می گویند باغ پیرشالیار است و گردوهایش هم وقف مراسم او. یک هفته قبل از مراسم اصلی گردوها بین مردم روستا تقسیم می شود و مردم هم در عوض هر نوع غلاتی که در دست داشته باشند برای برگزاری مراسم اهدا می کنند.

۲. **کوتاه کوتاه:** پنج روز بعد از روز خبر موقع غروب بچه ها با فریاد "کوتاه کوتاه" توی ده راه می افتند و مردم را خیردار می کنند. یک جورهایی بچه ها نوید رسیدن روز جشن را می دهند.

۳- **کلا و روچنی:** لغت روچن یعنی سوراخ پشت بام. توی خانه های قدیم اورامان همه این سوراخ را در سقف داشتند. یک جورهایی حکم هواکش را برایشان داشت. کلا هم که همان کلاه خودمان است. این بار دیگر نه بچه ها که بزرگ ترها با گفتن کلا و روچنی سر می دهند. پیشترها بچه ها از سوراخ های سقف کلاشان را می فرستادند و آن را پر از خوراکی تحویل می گرفتند. اما حالا فقط مراسم به همان فریاد بزرگ تر ختم می شود، فریادهایی که از ۵ تا ۸ صبح روز جشن ادامه دارد.

۴- **قربانی:** صبح روز مراسم مردم به آرامگاه پیرشالیار می روند. هر کسی که سعی داشته باشد قربانی خودش را هم می آورد. اول از همه سران طایفه های دور و بر قربانی می دهند و بعد مردم عامه. گوشت ها همان جا تقسیم می شود و قسمتی هم برای پخت آتش به مطبخ می رود. آتش مخصوص "هلوشین" بعد از ظهر مراسم بین مردم تقسیم می شود.

۵- **سماع:** نزدیکی های عصر آرامگاه پیر دیگر از جمعیتی که باید از دور و اطراف بیایند پر شده است. دف زنان هم جای خودشان را پیدا کرده اند. صدای دف تمام روستا را بر می داد و دروازش با هر ضربه دف شروع به سماع خاص خودشان می کنند آن قدر که به خلسه می روند و گفتن مداوم الله الله.

۶- **شب نیش:** روز بعد هم داستان همین است. سماع و دف زدن و از خود

بی خود شدن ها. با این تفاوت که این بار عالمان و روحانیان روستا بساط سخنرانی هم دارند. آن هم در خانه منسوب به پیر شالیار. بعد از سخنرانی هم مراسم خاصی برگزار می شود. بزرگ هر طایفه فرش یا سجاده ای در محلی در خانه پیر پهن می کند و بعد از "کلاش پیری" رونمایی می شود. کلاش همان گیوه است به زبان کردی. مردم گیوه ای به یادگار از پیر دارند که هر سال آن را دست به دست بزرگ طایفه می دهند.

۷- **توبی:** مراسم عروسی سه روز طول می کشد. با دف و آواز. اما هنوز داستان تمام نشده. یک هفته بعد از مراسم عروسی یعنی در جمعه هفته بعدی بهمن مردم روستا نانی محلی می پزند پر از گردوهای اهدایی باغ پیر شالیار. بعد نان ها را به مزار او می برند و آنجا با کلی دعا و نیایش نان ها را بین مردم تقسیم می کنند. توبی در واقع همان سر خاک رفتن است. مردم با این کار مراسم عروسی را تمام می کنند و برای جشن سال بعد آماده می شوند.

بهار هم یاد پیر را می آورد

عروسی پیر که وسط زمستان برگزار می شود اردی بهشت سال بعد از آن موقع برگزاری مراسم دیگری است به افتخار او به نام "کومسای" در روز مراسم کار خاصی هم نمی کنند. رفتن به سر مزار پیر و دعا و نیایش. فقط قسمت جالب ماجرا شکستن سنگ سفید سر مزار است. گویا در محوطه مرقد پیرشالیار سنگ بزرگی هست که بنا بر اعتقادات مردم خاصیت برکت بخشی دارد. آنها هر سال روز مراسم



کومسای با پتک بزرگی به سراغ سنگ سفید می روند و با ضربه زدن به آن سعی می کنند چند قطعه سنگ کوچک جدا کنند. مردم باور دارند هر قدر از این سنگ بزرگ برداشته شود باز هم تا سال بعد سنگ رشد می کند و چیزی از آن کم نمی شود. داستان سنگ هم از این قرار است که در زمان پیرشالیار، مردی از منطقه ای



دیگر مهمان روستای اورامان تخت می شود. مرد مهمان در مدتی که در اورامان بوده مرید و شیفته پیرشالیار می شود تا این که زمان برگشتن به خانه و کاشانه اش از پیر می خواهد تا به او یک یادگاری بدهد. پیر که آن لحظه چیز توی دست و بالش نداشته یک مشت سنگ سفید از کنار سنگی بزرگ برمی دارد و به او می دهد. مرد به روستای خودش می رود اما بعد از مدتی متوجه واقعیتی عجیب می شود. هر چه می کاشت دو برابر می شد، گوسفندانش هم دو قلو می زاییدند و خلاصه برکت به خانه اش سرازیر شده بود. حالا از آن زمان دیگر بین مردم اورامان افسانه هاست که سنگ سفید نشانه برکت است و هر قطعه ای از او در هر خانه می تواند معجزه ساز باشد!

ریشه های کهن مراسم اورامان

نمادهای کهن ایرانی را به خوبی می توان در مراسم پیر اورامان پیدا کرد. چه در زمان برگزاری عروسی پیر شالیار و چه کومسار. این مراسم تقریباً همراه با جشن سده ایرانی ها شباهت زیادی دارد. مردم کردستان زمانی خود را برای این مراسم آماده می کنند که ۵۰ روز و ۵۰ شب از زمستان باقی است. درست در زمانی که ایرانی ها خودشان را در طول قرن ها برای جشن سده آماده می کردند. از طرف دیگر کومسار هم نشانه های زیادی از ایران باستان در خود دارد. در اسطوره های کهن ایرانی "ایزد مهر" از دل سنگ یا صخره زاده شده است. از طرفی در اوستا واژه «آسن» یا «آسنم» به معنی سنگ است و چون سپهر را ساخته از سنگ می دانستند به آسمان گفتند. با این اوصاف در باورهای کهن سنگ نمادی از آسمان است. حالا اگر بدانیم که روز ۱۵ اردی بهشت هم روز "دی به مهر" و باوری روز زایش آسمان است آن وقت می توان گفت که کومسای مردم اورامان و اعتقاد به زایش سنگ می تواند از این جشن باستانی نشات گرفته باشد. بماند که این وسط نام اورامان یا هورامان هم جای بحث زیادی دارد. مردم منطقه کردستان معتقدند نام هورامان یعنی سرزمین اهورا. در واقع آنها هورامان را ترکیبی از اهورا و مان به معنای خانه و سرزمین می دانند. جایی که اهورامزدا به آن عنایت دارد!

سپندارمزدگان؛ روان «زمین» در دل
مهربانوی ایران زمین

با سپاس از هفته نامه امرداد

برگرگ تاریخ را که ورق بزیم نام بانوان پارسا و تلاشگری را میبینیم که مانند «زمین» بارور بودند و سودبخش. دغدو، آتوسا، ماندانا، گردآفرید، رودابه، پوراندخت، آرمیدخت و هزاران هزار بانوی دیگری که هر کدام در بازهای از تاریخ درخشیدند و جایگاه بالارش بانوان را در ایران باستان پررنگتر ساختند.

آتوسا، همسر داریوش، دختر کورش و مادر خشایارشا بود که داریوش را در میدان کارزار همراهی میکرد. وی حتا چندین نبرد بزرگ را به تنهایی فرماندهی کرد یا برای آنها نقشهای جنگی کشید.

کاساندان یا کاساندانه، همسر نامدار کورش بزرگ، ملکه‌ی سرزمینهای آسیایی بوده و همواره در کنار همسرش کورش بزرگ، پادشاهی میکرده و پس از او نخستین فرد توانمند و سیاستمدار دربار هخامنشیان به شمار میآمده است.

یوتاب خواهر آریوبرزن سردار نامدار ارتش داریوش سوم بوده است. وی در نبرد با اسکندر گجستک، همراه با آریوبرزن فرماندهی بخشی از ارتش را بر دوش داشت. بانوگشنسب دختر رستم و همسر گیو بود که نام وی در برزوانه و بهمننامه بسیار آمده است و هیچکس با او یارای رویارویی در جنگ نداشت.

دغدو مادر اشوزرتشت به مبارزه با کرپها و کویهایی که مردم را گمراه میکردند، پرداخت. آنها از مردم نیاز و قربانی میخواستند و دین را ایزاری برای رسیدن به خواستهای ناروای خود کرده بودند.

ماندانا دختر آژیدهاک، همسر کمبوجیه و مادر کورش بود که نخستین مدرسه‌ی همگانی را بنیان گذاشت و در آن به پسران برگزیده و نیز پسر خویش حقوق و قانون، فنون سوارکاری و تیراندازی و

مبارزه با ستم را آموخت.

پوراندخت و آرمیدخت از فرمانروایان ایران در زمان ساسانی بودند، رودابه همسر زال و مادر رستم و گردآفرید یا گردآفرین که با پوششی مردانه با سهراب رزم کرد و از او به عنوان «دختر کزدهم» یاد میکنند و نمونه‌های دیگری که به راستی نمایانگر باور ایرانیان از زن و جایگاه سپندینه اش در تاریخ بوده‌اند.

در گاتها؛ کتاب آسمانی زرتشتیان، زن و مرد و همهی مردم جهان، حقوقی برابر دارند. تک تک آدمیان، زن و مرد و پیر و جوان، دارای خرد، وجدان و آزادی کامل هستند که راه خویش چه نیک و چه بد را برگزینند. این برابری را در اوستا نیز میتوان دید که همواره زنان و مردان پارسا در کنار هم و با هم ستایش شده‌اند.

در اوستا به زن پارسایی درود فرستاده شده که در اندیشه و گفتار و کردار راست و پاک بوده، از راه دانش جایگاهی بهدست آورده و در برابر همسر، صمیمی و فداکار باشد. در کُردهی سیام «فروردین یشت» اوستا که از روان درگذشتگان یاد میکند، نام زنان بسیاری که از دید میهندوستی و دینپرووری، فرزاندگی و پارسایی به گروه روانان جاوید پیوسته‌اند، یادآوری و به روان آنان درود فرستاده میشود. همچنان که



در کُردهی سی و یکم مردان پارسای همهی کشورها نیز ستوده میشوند.

در افسانه‌ی آفرینش که در کتابهای پهلوی میخوانیم: «اهورامزدا، در آغاز آفرینش دنیوی خود کیومرث را که نخستین موجود فانی و نمادی از بشریت است، پدید میآورد و چون اهریمن یورش خود را به سوی زمین آغاز میکند، کیومرث به یاری اهورامزدا به بیهوشی فرو میرود و پس از ۳۰ سال مرگ به سراغش می‌آید. پس از مرگ به زمین میافتد، پیکر او فلزها را در دل زمین پدید میآورد و تخمه او در نور خورشید پالوده میشود و "سپندارمزد" الهی زمین آن را دریافت میکند و ثمرهی آن دو شاخه ریواسی است که سبز میشوند و نخستین زوج انسانی "مشی" و "مشیانه" از این دو شاخه ریواس پدید می‌آیند.»

اسفندگان نام جشنی است که در اسفند روز از اسفندماه برگزار میشود و به اسپندارگان یا جشن مزدگیران هم نامور است. سپندارمزد نام یکی دیگر از امشاسپندان آیین مزدیسنی است. این نام به چم (معنی) اندیشه‌ی سپندینه (مقدس) و در فارسی به گونه‌های سپندارمز، اسپندارمز، اسفندارمز، اسفندارمذ، اسفند به کار رفته است. ابوریحان بیرونی درباره‌ی آیینهای این جشن میگوید: «در دوران گذشته این روز عید زنان بوده و در این روز مردان به زنان بخشش میکرددهاند و هنوز هم این رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهلای مانده و به فارسی به مزدگیران نامور است.

زرتشتیان به پاس بزرگداشت جایگاه زن هر سال جشن اسفندگان یا سپندارمزدگان را برگزار میکنند. این آیین در ۲۹ بهمن ماه سالنمای رسمی کشور که در گاهشمار زرتشتی روز سپندارمز از ماه اسفند است، برگزار میشود. اسفند، یا سپندارمز، در اوستا به گونه‌ی «سپنته آرمیتی» آمده است. این واژه به چم فروتنی و بردباری است. نام یکی از امشاسپندان و نام پنجمین روز هر ماه در گاهشمار ۳۰ روزه‌ی زرتشتیان

است. جشن اسفندگان را به نام زنان نیکوکار و پاکدامن گرامی میدارند. در بیشتر شهرها و روستاهای زرتشتی نشین این روز را به نام روز زن و روز مادر جشن میگیرند.

گویا آن گروه از جشنها که از دیرباز که در این سرزمین برپا بوده است و بهیژه با گردش فصلهای سال پیوند دارد به گونه‌ی جشنهای ملی درآمده و در ایران برگزار میشوند. نمونه‌ی آشکار آن نوروز است که هم زرتشتیان و دیگر ایرانیان برگزار میکنند. اما جشنهایی که پایه و اصل دینی و زرتشتی داشته است همچنان تنها در درون هازمان زرتشتی برجای مانده‌اند و گه‌نگارها نمونه‌ی روشن آنها است. جشنهایی مانند تیرگان و مهرگان، جدای از ریشه‌ی تاریخی خود بیشتر به زرتشتیان ویژه شده‌اند.

داستان امپراتور رومی «کلودیوس» و باور او درباره‌ی این که سربازهای بیهمسر سربازهای توانمندتری هستند و داستان عاشقانه‌ی کشیش آن زمان والتیوس که با جشن سپندارمزدگان همزمانی دارد را بسیار شنیده‌ایم. داستانی که به نادرستی و به شوند کوتاهی بی فکری شماری، شوربختانه با جشن سپندارمزدگان که ریشه‌ی کهن و ماندگار دارد یکی شده است. داستان ولنتاین، روز به دار آویختن این کشیش به شوند دل باختن به یک دختر در زندان را به نماد روز عشاق پاس میدارد جدای از این که نماد فروزی «سپنتا آرمیتی» یا عشق و دلدادگی است و با زمین که نماد عشق و بالندگی است پیوند دارد، در تراز؛ داستان کشیش عاشق نیست و نمیتوان آنها را با هم سنجید.

این روزها نیز کم نیستند بانوان دلیر و پارسایی که در کارهایی جاودانه گام برمیدارند. گامهایی هرچند کوچک ولی چون یاقوت گهربار. دهشمندانی که دست کودکان بیمار و نیازمند را میگیرند، پزشکانی که دل‌هایشان برای بیماران میتپد، دبیران و آموزگاران که اندیشه‌ها را برابتر میسازند و در کنار اینها از مهر و جان خود در بدن یک موجود زنده از جنس خودشان میدمند و به او زندگانی میبخشند. بانوانی که هر دم میکوشند تا نام بانوی ایرانی را در جهان فریاد کنند و بر افتخار جاودانه‌ی این مرزوبوم بیافزایند. همت بلند ای مهربانو

فرهنگستان در گذشته زرتشتی مهندسی بهمنی امانی

با سپاس از خانواده محترم امانی

روانشاد مهندس بهمن امانی در سال ۱۳۰۴ شمسی در شهر یزد زاده شدند. تحصیلات ابتدایی را در یزد و دوره متوسطه را

در دبیرستان فیروزبهرام تهران سپری نمودند و دیپلم طبیعی را از دبیرستان البرد دریافت نمودند. درجه مهندسی را از دانشکده کشاورزی کرج کسب و در وزارت کشاورزی مشغول به کار شدند. ایشان پس از چند سال خدمت در استان های گیلان و گرگان به تهران منتقل و در موسسه بررسی آفات و بیماری های گیاهی مشغول به تحقیق در زمینه باکتری های بیماری زای گیاهان گشتند. ایشان در سال ۱۳۴۲ جزء پنج تن محقق برتر منتخب از دانشگاه ها و مراکز تحقیقی ایران بودند که پس از طی مراحل سخت مصاحبه و گزینش از طرف شورای فرهنگی بریتانیا به انگلستان اعزام شدند. مهندس امانی در یکی از موسسات تحقیقاتی در شهر Harden مشغول به تحقیق در رشته بیماری های باکتریایی

و باغداران در مبارزه و شناسایی بیماری های مختلف گیاهی که توسط اداره ترویج وزارت کشاورزی تهیه می شد سهم به سزایی داشتند. مهندس امانی برای اولین بار باکتری های عامل بیماری های گیاهی ایران را به انگلستان ارسال نمودند که در کلکسیون باکتری های بین المللی نگهداری می شود و از این رو در نقشه انتشار جغرافیایی بیماری های باکتریایی که در بخش حفظ نباتات وزارت کشاورزی انگلستان منتشر می شد نام ایران در این نقشه ذکر شد. مهندس امانی بیماری های باکتریایی را با توجه به کیفیت و علائم بیماری نامگذاری نمودند. مقالات تحقیقاتی مهندس امانی در دانشکده های کشاورزی سراسر کشور ایران در بخش حفظ نباتات تدریس می شود. ایشان پس از ۳۱ سال خدمت تأثیر گزار در سال ۱۳۵۸ شمسی بازنشسته شدند. در سال ۱۹۹۴ میلادی به آمریکا مهاجرت و در سال ۲۰۰۴ میلادی به دنبال یک سکنه مغزی ناگهانی در شهر لاس وگاس چشم از جهان فرو بستند. حاصل ازدواج ایشان با بانو هما ایرانی سه فرزند به نام های گلنار، دکتر رامین و دکتر رامبد امانی می باشد. یادش همیشه گرامی باد

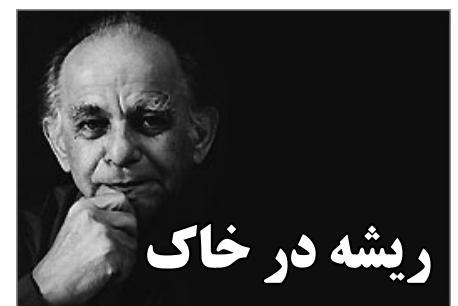
گیاهی گردیدند. ایشان پس از بازگشت به تهران برای اولین بار در ایران آزمایشگاه بیماری های باکتریایی گیاهی را در موسسه بررسی و بیماری های گیاهی تهران تأسیس نمودند. ایشان با آزمایش های بیوشیمیایی و گلخانه ای متعدد بر روی باکتری های جدا شده از گونه های بیماری که از مزارع و باغات سراسر کشور توسط ایشان جمع آوری می گردید یا به آزمایشگاه ارسال می شد نوع باکتری های عامل بیماری را تشخیص و راه های مبارزه با آن را توصیه و گسترش می دادند. با این کار خیلی از مزارع و باغ های کشور از نابودی نجات یافتند. ایشان دو دوره عضو هیات تحریریه مجله علمی بیماری های گیاهی موسسه بررسی آفات و بیماری های گیاهی بودند و مقالات زیادی از ایشان به دو زبان فارسی و انگلیسی در مورد باکتری های بیماری زایی گیاهی که برای اولین در ایران گزارش می کردند چاپ گردید و در راه بهبود مزارع و باغ های کشور مورد استفاده قرار گرفته. ایشان در تهیه جزواتی که به زبان ساده برای کمک به کشاورزان



تو با چشمان غمباری
که روزی چشمه جوشان شادی بود
و اینک حسرت و افسوس بر آن سایه افکنده ست
خواهی رفت.
و اشک من ترا بدرد خواهد گفت
من اینجا ریشه در خاکم
من اینجا عاشق این خاکم اگر آلوده یا پاکم
من اینجا تا نفس باقیست می مانم
من از اینجا چه می خواهم، نمی دانم؟!
امید روشنائی گر چه در این تیره گیهانست
من اینجا باز در این دشت خشک تشنه می رانم
من اینجا روزی آخر از دل این خاک با دست تهی
گل بر می افشانم
من اینجا روزی آخر از ستیغ کوه چون خورشید
سرود فتح می خوانم
و می دانم
تو روزی باز خواهی گشت

تو با خون و عرق این جنگل پژمرده را رنگ و رمق دادی.
تو با دست تهی با آن همه طوفان بنیان کن در افتادی.
تو را کوچیدن از این خاک، دل بر کندن از جان است.
تو را با برگ برگ این چمن پیوند پنهان است.
تو را این ابر ظلمت گستر بی رحم بی باران
تو را این خشکسالی های پی در پی
تو را از نیمه ره بر گشتن یاران
تو را تزویر غمخواران ز پا افکنند
تو را هنگامه شوم شغالان
بانگ بی تعطیل زاغان
در ستوه آورد.

تو با پیشانی پاک نجیب خویش
که از آن سوی گندمزار
طلوع با شکوهش خوشتر از صد تاج خورشید است
تو با آن گونه های سوخته از آفتاب دشت
تو با آن چهره افروخته از آتش غیرت
که در چشمان من والاتر از صد جام جمشید است



تو از این دشت خشک تشنه روزی کوچ خواهی کرد
و اشک من ترا بدرد خواهد گفت.
نگاهت تلخ و افسرده است.
دلت را خار خار نا امیدی سخت آزرده است.
غم این نابسامانی همه توش و توانت را زتن برده است.

نوروز ایرانی در چایخانه‌های صد ساله‌ی هند

اشکان خسرویپور

کافه ایرانی چطور راه افتاد؟

یک سالی طول کشید تا دکتر یزدی بازار «چور» بمبئی را زیر و رو کند و بتواند آن جایی را که واقعا دنبالش بود پیدا کند. او حالا یک کافه جمع و جور دارد با کاشی‌هایی نقش‌دار ایرانی و کتری و سماوری که از ایران آمده‌اند. دیوارهای کافه از آئینه پر شده‌اند. وقتی متوجه نگاه‌های ما به در و دیوار می‌شود می‌خندد و می‌گوید: «اینجوری حواس صاحب‌مغازه به مشتری‌ها بیشتر جمع می‌شود.»

شغل اصلی منصور فیلمسازی است اما در کنار اینها، یک مرد چایخانه‌دار است. خودش درباره این حرفه اینطور توضیح می‌دهد: «خاندان ما از دهه 1890 میلادی با چایخانه‌ها سر و کار داشته‌اند و این حرفه نیاکانی ما بوده. پدرم چایخانه‌ای در همین حوالی چایخانه‌ای داشت که در دهه 1980 آن را به شریکش فروخت. امروز آنجا یک داروخانه شده و من این مغازه را در گوشه دیگری از این شهر ساختم تا فرهنگ ایرانی‌مان نگیرد.»

او دو سال پیش فیلم مستندی ساخت تا چایخانه‌ها و فرهنگی که کافه‌های ایرانی در هند ایجاد کرده‌اند را به تصویر بکشد؛ چایخانه‌هایی که می‌شود آثارشان را در شهرهای بمبئی، پونا

منصور شوقی یزدی، با ساخت چای‌خانه‌های ایرانی، سنت‌های قدیمی را احیا کرده و نوروز را در همین چایخانه‌ها زنده می‌کند

نوروز ایرانی در چایخانه‌های صد ساله‌ی هند

کافه‌های ایرانی که در هند افتتاح شده‌اند، همان چایخانه‌های وطنی خودمان هستند. اما با طعم و بوی تند فلفل قرمز هندی. کافه‌هایی که بعد از مهاجرت ایرانیان به هند پا گرفت و هنوز هم باقی مانده است. این گزارش، داستان نوه بنیان‌گذار کافه‌های ایرانی را روایت می‌کند که در کنار شغل اصلی، سنت نیاکانی را هم حفظ و یک چایخانه جذاب و دیدنی در هند بنیان گذاشته است. این کافه، در روزهای معمول سال کارش خدمت‌رسانی به مردم است اما چند روز مانده به سال نو، حال و هوای تازه‌ای به خودش می‌گیرد.

کافه‌های ایرانی، نقش فنادی را هم بازی می‌کنند و غیر از چای داغ، کیک، باقلوا و شیرینی‌های مختلفی را سرو می‌کنند. بعضی خوراکی‌های سبک هم البته در اینجا هست. یک چیز شبیه رستوران، کافه و فنادی در یک مکان. همین بخش از کافه‌های ایرانی است که در زمان‌هایی مثل نوروز جذاب‌شان می‌کند. این منوها به زبان فارسی و هندی هستند و از شیرینی‌های محبوب هندی تا باقلوا، حلوا یا بستنی وانیلی و شکلاتی یا حتی آلبالو پلو هم در آنها دیده می‌شود. این رستوران‌ها به مشتریان ایرانی و هندی سرویس می‌دهند و در نوروز کارشان



موضوع گزارش ما کافه‌ای 24 متری در شهر شلوغ بمبئی است. مهمان و سوژه مصاحبه هم دکتر منصور شوقی یزدی، فیلمساز 58 ساله ایرانی ساکن هندوستان است. کافه‌ی «چای ایرانی» آقای شوقی پر از وسایل قدیمی است که آدم را یاد ایران می‌اندازد؛ صندلی‌های لهستانی، استکان‌های کمرباریک و ...

منصور شوقی یزدی که سالهاست در هندوستان زندگی کرده، هنوز هم سنت‌های قدیمی را خوب به یاد دارد و تلاش می‌کند تا آنها را برگزارد کند. پدر بزرگ او ایده‌ی راه‌اندازی کافه‌های ایرانی را سالها پیش بیان کرد و حالا سالهاست که شغل خانوادگی‌شان دست به دست می‌چرخد. آقا منصور حالا خودش یک صاحب کافه تمام عیار به حساب می‌آید. او با ذوق و شوق درباره تمام وسایلی که در اینجا چیده شده‌اند، توضیح می‌دهد و دست‌هایش را در هوا می‌چرخاند: «صندلی لهستانی مثل امضای کافه ایرانی می‌ماند. این صندلی‌ها را از لهستان به اینجا آوردند ولی متأسفانه دیگر از آنها تولید نمی‌شود.»

و حیدرآباد دید.

چایخانه‌ها چطور پا گرفتند؟

«یزدی» که پدر بزرگش چای‌خانه یا این‌طور که در آن‌ور آب‌ها مرسوم است، «کافه ایرانی» را بنیاد گذاشته، از اهمیت چای در بین ایرانی‌ها می‌گوید: «مردان جوان بعد از ظهرها دور هم جمع می‌شدند، چای گرم می‌نوشیدند و درباره وطن‌شان حرف می‌زدند. گاهی هم کسی بقیه را چای مهمان می‌کند و به همین دلیل است که کار فروش چای داغ رواج پیدا کرده است.»

حسابی سکه می‌شود.

کافه‌داران ایرانی خیلی تلاش می‌کنند، خانواده و به خصوص جوانانشان را به این شغل جذب کنند. گاهی هم جوانانی جذب این شغل قدیمی می‌شوند اما هرچه هست، کافه‌های ایرانی زیاد حال و روز خوشی ندارند و رو

حرف برای گفتن دارد. نصف خاطرات اینجا از چیدمان وسایلش است.» اینطور که رفیق بغدادی می‌گوید، کافه‌های ایرانی اولین چای‌خانه‌های شهر بودند که جعبه موسیقی داشتند. منظور همان جعبه چوبی است که قبل از آمدن رادیو برای گوش دادن به موسیقی استفاده می‌شد. روزنامه هم حضورش در این فضا چشمگیر بود. مردم دور هم جمع می‌شدند، چای می‌نوشیدند و از اتفاقات روز باخبر می‌شدند. درست شبیه همان چیزی که در ایران جریان داشته است. هر صفحه روزنامه روی یکی از میزها قرار داده می‌شد. هرکس، بخش مورد علاقه‌اش را می‌خواند و تکه‌های مهم را برای دیگران تعریف می‌کرد.»

«قبل از آمدن شاپیرمردی را همین حوالی دیدم که دنبال یک کافه ایرانی می‌گشت. همیشه از دیدن این افراد خوشحال می‌شوم چون همین آدم‌ها به مشتری‌های پرو پاقرص کافه‌ها تبدیل می‌شوند و آنجا را زنده نگه می‌دارند. امیدوارم روزی یک جوان مرا در خیابان گیر بیاورد و بپرسد:



«آقا ببخشید. کافه ایرانی ندیدید؟!»

سیمین پتل، یکی از فعالان فرهنگی درباره رسم و رسوم ویژه این کافه‌های ایرانی می‌گوید: «آقای دانش نژادکی، صاحب کافه‌ای به نام پاریس در شهر مٔی، رسم

رفیق بغدادی، یکی از روزنامه‌نگارانی که سال‌ها در حوزه کافه‌های ایرانی در هند پژوهش

راه و رسم کافه‌داری



و سیستم ویژه‌ای دارد. اگر حتی قرار باشد یک بسکویت سفارش دهید، باید حتماً یکی را تست کنید. بعد اگر جنس را پسندیدید، می‌توانید آن را سفارش دهید. رد یا قبول سفارش هم روش ویژه‌ای دارد و باید با دست راست، درخواستشان را

کرده و گزارش نوشته، درباره فرهنگ این کافه‌ها سیستم ویژه خوشامدگویی مهمانان که هنوز هم جریان دارد، می‌گوید: «فرق ندارد معروف باشید یا یک آدم معمولی. در کافه‌های ایرانی با همه افراد و مشتری‌ها یکسان برخورد می‌شود. البته نسبت به دهه 1950 که 400 کافه ایرانی در شهر فعال بود، این روزها تعدادشان خیلی کمتر شده است و فقط حدود 30 کافه باز هستند ولی همین‌ها هم مشتری‌های خاص خودشان را دارند. خودم همیشه با حضور در این کافه‌ها یاد روزهای دانشکده می‌آتم و پاتوق‌هایی که با بچه‌ها راه می‌انداختم. دکور اینجا هم کلی

به فراموشی‌اند. همین هم هست که این فیلمساز ایرانی به ساخت یک فیلم در این باره ترغیب شده است. او که پدربزرگش سال‌ها پیش به هندوستان مهاجرت کرده، هنوز خودش را یک ایرانی می‌داند و می‌گوید: «به نظرم با از بین رفتن کافه‌های ایرانی ما بخشی از فرهنگ هند را از دست می‌دهیم. برای همین به عنوان یک ایرانی وظیفه خودم دانستم که سراغ این بخش از فرهنگ مٔی بروم.»

محمدحسن پسر 31 ساله شوقی اغلب ساعات روزش را در این کافه می‌گذراند و اینجا را می‌گرداند. او لباسی ایرانی بر تن دارد؛ شلواری گشاد، با شالی بر کمر و گیوه‌ای بر پا. درست شبیه نقاشی‌های قدیمی کمال‌الملک. پدر درباره او می‌گوید: «محمد حسن با پوشیدن همین لباس‌های قدیمی رقابتی میان کافه‌های ایرانی شکل داده تا بقیه هم به جنب و جوش بیفتند. هر یکشنبه هم خودش شخصاً برای مشتری‌ها چای و شیرینی سرو می‌کند.»

بر در و دیوار کافه ایرانی آقای «شوقی یزدی» تابلوهای مختلفی نصب شده که قوانین کافه‌نشینی را به مردم یادآوری می‌کند. در این تابلوها نوشته شده است: «نشست بی‌جا مانع کسب است» و «شانه کردن مو ممنوع است». قیمت‌های اینجا، مثل بقیه رستوران‌ها و کافه‌هاست اما کسانی که با یونیفورم مدرسه اینجا آمده باشند و البته، افسران پلیس تخفیف ده درصدی خواهند داشت.

فیلم خانه‌به‌دوش‌های ایرانی

«شوقی یزدی» گرچه اینجا را ساخته و عشق نیاکانی‌اش، چایخانه‌داری است اما خودش می‌گوید: «کار اصلی‌ام فیلمسازی است و این کافه را به خاطر پول و درآمد نساخته‌ام. این وظیفه اجدادی بود و آن یکی، حرفه‌ای برای گذراندن زندگی.» او از سال 2007 چندین فیلم را در رابطه با مردم هند یا مهاجران ایرانی در هند ساخته است. یکی از آنها با عنوان «خانه‌به‌دوش» داستان ایرانیانی را روایت می‌کند که حدود 500 سال پیش به هندوستان رفتند و امیدوار بودند با بهتر شدن شرایط دوباره به وطن‌شان برگردند. پدربزرگ خود او یکی از همین مهاجرانی است که البته زمان مهاجرتش چند صد سال با این مستند تفاوت زمانی دارد اما آنچه بر سرش آمده و سختی‌هایی که کشیده، بی‌شابهت به مردم 500 سال پیش نبوده است.

پیش از این‌که به اینجا بیاییم، «یزدی» گفت:

- گهنبار چهره میدیازرمگاه که برای بزرگداشت آفرینش جانوران و جشن میان زمستان میباشد در روز فروردین ایزد و دی ماه به سرپرستی منیژه اردشیری در مرکز برگزار شد. همچنین در آنروز از سوی National Geographic Society از مراسم فیلمبرداری شد.

- فرزانه بهمن مالی زاده در مورد ایزدی ها که در کوههای سینجار کردستان میباشد در مرکز سخنرانی کردند و فیلم نشان دادند و دهش برای ایزدی ها جمع آوری شد.
- سالروز درگذشت روانشاد بانو مروارید اردشیر امانت گیو با اوستاخوانی موبد اشکان باستانی در مرکز انجام گردید و بانو شیدا انوشیروانی در باره آن روانشاد و زندگی ایشان سخنانی گفتند.

- با فراخوانی گروه زنهارداران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا سه گروه مدیران لس



آنجلس - اورنج کانتی و ساندیگو در باره کارهای انجام شده و برنامه های آینده خود همگان را آگاه نمودند.

- جشن سده همراه با آتش افروزی و اوستاخوانی موبدان و آوای خوش کودکان بدور آتش و برنامه های شاد هنری و فرهنگی با شرکت چشم گیری از همکیشان و هموندان و دوستان انجام گردید. سپس در پایان همراه با [دی جی اشکان] رقص و پایکوبی انجام شد.

- اردوی زمستانی گروه آموزش مرکز برای کودکان ۷ تا ۱۳ سال با گروهی از آموزگاران در مرکز برگزار شد.

- پرسه همگانی اورمزد و اسفندماه با اوستاخوانی موبد در مرکز برگزار شد و همچنین به فراخور سالروز درگذشت روانشاد بانو فونگیس کیخسرو شاهرخ یگانگی از ایشان یاد شد و فرزندان دکتر جعفری - ایراندخت جهانیان - مهین بانو ساسانی و آقای دکتر سهراب ساسانی در باره آن روانشاد سخن گفتند.

سپاسگزاری

با سیاست از گروه آموزش مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برای برگزاری اردوی دوروزه نونهالان در مرکز.

آگهی

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بر آنست که :

- دیوارها و سقف تالار مروارید را زیبا سازی نماید.
- شیشه های پنجره و همچنین سقف نیایشگاه مرکز را نگارگری و زیباسازی نماید. از همه همکیشان طراح درخواست میشود طرحهای پیشنهادی خود را به انجمن مدیران بفرستند. به بهترین طرح جایزه داده خواهد شد.
از کلیه دهشمنان درخواست میشود که با دهش خود ما را در این کار مهم یاری دهند.
چهره نما آگهی می پذیرد.

برای آگاهی بیشتر به مرکز زرتشتیان زنگ بزنید و یا به cinfo@czcjournal.org ایمیل بفرستید.

با سیاست از بانو مهرانگیز جم زاده برای همیاری در بخش نودادها و در دسترس گذاشتن فرتورها

فهرست کارهای انجام شده در سه ماهه گذشته در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با یاری گروه مدیران :

- یکشنبه ها برنامه نیایش همراه با نونهالان کلاسهای مرکز برگزار میشود.
- سخنرانی فرزندانگن هومر آبرامیان در باره فرهنگ جهانی کورش بزرگ و مازیار قویدل در باره ایلیاد هومر در برابر شاهنامه فردوسی.
- مسابقات تخته نرد در سالن مروارید مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی به سرپرستی فرزندانگن روزه کسروی و شاهجهان کسروی.



- کنسرت گروه ترنگ.

- سخنرانی فرزانه دکتر اردشیر انوشیروانی با فرنام "خشونت در خانواده".
- روز جهانی کودک با نیایش نونهالان کلاسهای مرکز برگزار گردید و سپس فیلم کارتون به نمایش گذاشته شد.

- سخنرانی فرزانه شهروز اش در مورد "باورها" پس از نیایش موبد اشکان باستانی و در پایان آهنگ اشم وهو و یتا اهو ویریو خوانده شد.

- از سوی City of Hope در مرکز برنامه آزمایش آب دهان برای پیدا کردن همانندی مغز استخوان.

- گروه پیوند شب چله را با شکوه بسیار برگزار کردند. در آنتشب افزون بر آهنگهای سنتی با آهنگ های شادی انگیز و ترانه های گوناگون از استانهای ایران با آوای گرم و دلنشین خواننده خوش آواز مهربانو گودرز همراه با چامه خوانی، فال حافظ و برنامه های ویژه شب چله و شام در مرکز برگزار نمودند.

- مراسم درگذشت اشوزرتشت در مرکز با اوستاخوانی موبد آرش کسروی آغاز و سپس برای اولین بار مسابقه دینی برای کودکان ۷ تا ۱۴ سال توسط لاله شهریاری برگزار گردید و به برندگان جوایزی داده شد.

- شب سال نو میلادی ۲۰۱۶ همراه با دی جی [ژولوس] با شام و شامپاین.



همکیشان گرامی:

برنامه های برگزار شده در سندویگو به شرح زیر میباشد:
انجمن برگزار کننده گهنبار چهره میدیامگاه بود که آقای موید دکتر بانکی با آواز خوش اوستا خوانی کردند و در پایان با میوه و لرک و آش از بهدینان پذیرایی گردید.
برنامه کلاسهای آموزشی و دینی به روال خود در دومین هفته هر ماه برگزاری گردید.
گردهمایی مردان در دومین دوشنبه هر ماه در رستوران سکوادرن برگزار می گردد.

برنامه های آینده

گهنبار در ۱۳ مارچ

برنامه نوروز ۱۳۹۵ در ۱۸ مارچ

پیکار ورزشی والیبال در ۲۷ مارچ

خبرهای مرکز ولی-لس آنجلس

آیین پرسه روانشادان سیروس برخوردار ، پرویز کیامنش ، شاهین شاملو و دولت یزدانی بیوکی در تالار شرکا و شیدفره، ساختمان آبادیان مرکز ولی - لس آنجلس برگزار گردید .

یادبود روانشادان رستم همتی و فرامرز حافظی در تالار شرکا و شیدفره ، ساختمان آبادیان مرکز ولی - لس آنجلس برگزار گردید

دهشمندان

قای بهروز مهرخداوندی برای سر سال روانشاد جمشید مهرخداوندی ۱۰۱ دلار

آقای مک کریمی ماهی ۲۰ دلار برای ۳ ماه اخیر

آقای منوچهر نمیری ۱۰۰۰ دلار

خانم پریمرز فیروز گر یک دستگاه پیانو

کتابیون ، ندا و آریا بنامگانه شادروان رستم فریدون حقیقی ۲۰۰ دلار

آقای اردشیر ، ارشیا بختیانی و خانم ویدا فروغی ۲۵۰۰ دلار

آقای جمشید شاهرخ ۱۰۰ دلار

آقای دکتر پاربرز نامداری و بانو ماهرخ ۵۰۰ دلار

خانم تاج جمشیدی بنامگانه شادروان تابنده ایرانپور ، بهرام جمشیدی ، زرین تاج

جمشیدی و سیما جمشیدی ۱۰۰ دلار

خیر اندیش ۵۰۰ دلار

خانوم فرشته مزدیسنی ۱۰۱ دلار

خیر اندیش ۱۰۰ دلار

دکتر کوروش دیانت و بانو ۲۵۰ دلار

دکتر شهرام قندهاری زاده و بانو ۱۰۰ دلار

خانم فرنگیس منوچهری ۱۰۱ دلار

خیر اندیشان که به انجمن سن دیگو یاری نمودند:

پوران نمیرانیان و مهین ظهیرانیان به نامگانه شادروان خسرو نمیرانیان ۵۰ دلار

شیرین رستم خسرویانی به نامگانه روانشاد سروش اختر خاوری ۱۰۰ دلار

مهرداد ماندگار به نامگانه مهربان ماندگار ۲۰۰ دلار

مهین کاویانی به نامگانه روانشادان پروین و خدایار کاویانی ۱۰۰ دلار

بهرام بزرگ چمی به نامگانه شادروانان بانو و کیخسرو بزرگ چمی ۱۰۰ دلار

پروین خسرویانی ۲۰ دلار

دینیار خسرویانی ۵۰ دلار

همایون دولت زاده ۲۰۰ دلار

پریسا عابدین پور ۱۰۱ دلار

داریوش بوستانی و سلطان ککلی ۴۰ دلار

فرهاد کرمانی ۲۰۰ دلار

سیمین و منوچهر پوردهموبد ۱۰۱ دلار

میترا جاویدان ۵۱ دلار

بیژن دولتشاهی ۵۰ دلار

شهناز غیبی ۲۵ دلار

هما و پریدخت زرتشتی ۵۰۰ دلار

بهناز شهزادی و خانواده ۳۰۰ دلار

شاهرخ ترنجی ۲۰۰ دلار



- ۱- خانم مخمل اردشیری برای سرسال روانشاد فریرز اردشیر گشتاسبی گوهرریزی ۱۰۱ دلار و بنامگانه آن روانشاد برای کمک به چاپ چهره نما ۱۰۱ دلار.
- ۲- خانم ملکه کمندار برای سر سال روانشاد منوچهر سروش کمندار ۲۰۰ دلار.
- ۳- خانم مروارید غیبی برای سر سال روانشاد اختر مهربان غیبی ۵۰ دلار.
- ۴- خانم مهین رشیدی برای آفرینگان خوانی روانشادان جمشید خدامراد رشیدی و بانو فرنگیس نوشیروانی ۳۰۰ دلار.
- ۵- خانم اشرف پیرغیبی و فرزندان نسرين و رامین یادگاری برای سر سال روانشادان دینیار اسفندیار یادگاری و مهرانگیز اردشیر پیرغیبی ۲۰۲ دلار.
- ۶- خانم شیرین و آقای مهربان امانت برای سر سال روانشاد بانو حکیم ۱۰۰۰ دلار.
- ۷- خانم هما امانی برای سر سال روانشاد بهمن کاووس امانی ۲۰۲ دلار.
- ۸- خانم گلنار امانی برای سرسال روانشاد بهمن کاووس امانی ۱۰۱ دلار.
- ۹- آقای دکتر رامید امانی برای سرسال روانشاد بهمن کاووس امانی ۱۰۱ دلار.
- ۱۰- آقای دکتر رامین امانی برای سر سال روانشاد بهمن کاووس امانی ۱۰۰ دلار.
- ۱۱- آقای رستم امانی برای سر سال روانشاد بهمن کاووس امانی ۵۰ دلار.
- ۱۲- خانم گیتا جمشیدی برای سرسال روانشاد جمشید فریدون جمشیدی ۱۰۰ دلار.
- ۱۳- خانم نازنین عزتی برای سرسال روانشاد سهراب پور عزتی ۱۰۱ دلار.
- ۱۴- برای سرسال روانشاد اسفندیار رستم فرودیان ۱۰۱ دلار.
- ۱۵- آقای دکتر هرمز جاودانی برای سرسال روانشاد دکتر شروین خدارحم بهروزیان (جاودانی) ۱۰۱ دلار و بنامگانه آن روانشاد برای کمک به چاپ چهره نما ۱۰۰ دلار.
- ۱۶- آقای دکتر هوشنگ فرشیدی برای سر سال روانشاد فرنگیس فرشیدی (شهریاری) ۲۵۰ دلار.



- ۱۷- آقای رستم سلامتی برای خواندن آفرینگان گهنبار بنامگانه روانشاد اردشیر بهرام سلامتی ۷۵ دلار.
- ۱۸- خانم پریدخت و آقای هومن کامیار و خانم منیژه و آقای فرزاد کامیار برای سر سال روانشاد فرنگیس متفرد غیبی ۱۰۲ دلار.
- ۱۹- خانم پروین آریانی هورمزدی برای اوستاخوانی روانشادان منصور شهریار اسفندیار آریانی - شهریار اسفندیار و فیروزه دستور رستم ۲۰۲ دلار.
- ۲۰- خانم دلبر پرخیده برای سر سال روانشاد تیرانداز بمان پرخیده ۱۷۷ دلار.
- ۲۱- خانم فرخنده خورسندیان برای سرسال روانشادان رستم فریدون حقیقی و شیرین ترک و فریدون خسرو ۱۵۰ دلار.
- ۲۲- خانم مهین خورشیدین برای سرسال روانشاد رشید نامدار خورشیدیان ۱۰۱ دلار.
- ۲۳- خانم مهرانگیز جم زاده برای سیروزه روانشاد ناهید مرزبان مرزبانی جم زاده ۱۰۱ دلار.

دهشندان

- ۲۴- خانم پروانه نمیری کلانتری برای سر سال روانشاد رشید ضیائیری ۱۰۰ دلار.
 - ۲۵- آقای بیژن شایسته برای سرسال روانشاد اسفندیار داراب شایسته ۱۰۰ دلار.
 - ۲۶- خانم مهرنوش زرتشتی برای سرسال روانشاد پروین مهربان پولاد زرتشتی ۱۰۰ دلار.
- پیام دل آرامی:**
- درگذشت روانشاد خداداد جهانگیر جمشیدی را به همسرایشان خانم پروین ترکی و فرزندان جهانگیر - جمشید - شیرین و فرهاد جمشیدی و خانواده های آنان و دوستان و آشنایان آن روانشاد دل آرامی داده ، شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- ***
- درگذشت روانشاد منصور شهریار اسفندیار آریانی را به همسر ایشان خانم پروین هورمزدی آریانی و فرزندان سیما- سیمین و فیروزه آریانی و خانواده های آنان و دوستان و آشنایان دل آرامی داده ، شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و شادکامی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- ***
- درگذشت روانشاد ناهید مرزبان مرزبانی جم زاده را به همسر ایشان فریدون جم زاده ، مادرو پدر ایشان دلبر خسرویانی و مرزبان مرزبانی وهمچنین خانم مهرانگیز جم زاده هموند گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا و همه دوستان و آشنایان و خانواده آنان دل آرامی داده شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و شکیبایی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- ***
- درگذشت روانشاد ایران کامکار باستانفیر را به فرزندان آن روانشاد مهری- فریدون و میترا باستانفیر و خانواده های آنان و دوستان و آشنایان دل آرامی داده، شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- ***
- درگذشت روانشاد بهمن میرزا مهربان رییس پاریسی را به فرزند ایشان خانم پروانه رییس پاریسی و نوه هایشان بهرام و مهرناز ایرانی و خانواده آنان و دوستان و آشنایان دل آرامی داده ، شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- ***
- درگذشت روانشادان شاه فریدون بمان بنداری و خورسند بمان بنداری را به آقای بهنام بنداری و خانواده و خانم باربارا بنداری و خانواده و آقای رستم شیرمردیان هموند گرمی گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا و خانواده و دوستان و آشنایان آن روانشادان دل آرامی داده شادی روان آن زنده یادان و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- *****
- درگذشت روانشاد رستم کیومرث آبادیان را به همسر ایشان بانو مهرانگیز فرهادیه و فرزندانیشان کیومرث - کیارش و کورس آبادیان و خانواده و برادر ایشان آقای بهنام آبادیان و خانواده و خواهران ایشان بانوان مهین و بهمن آبادیان و خانواده و دوستان و آشنایان دل آرامی داده، شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.
- ۱- تراست روانشاد مروارید گیو برای کمک به چاپ چهره نما ۱۶۰۰ دلار.
 - ۲- آقای منوچهر موبدشاهی ۴۰۰۰ دلار.
 - ۳- خانم لیدا افخم بنامگانه روانشاد اسفندیار بهرام افخم ۱۰۰ دلار.
 - ۴- آقای فرزین نوروزی بنامگانه روانشاد مهربایی خداداد نوروزی ۱۰۱ دلار.
 - ۵- آقای سهراب شهریاری بنامگانه روانشاد گلبنو جهانگیر نیرو شهریاری ۹۰۰ دلار.
 - ۶- خانم شیرین و آقای دکتر سروش سروشیان ۱۱۰۰ دلار.
 - ۷- خانم پروین فروهر بنامگانه روانشاد تابنده همتی ۱۰۰ دلار.

- ۲۰- خانم پریخ کیهانی بنامگانه روانشاد اردشیر خداداد کیهانی ۱۰۰ دلار.
- ۲۱- خانم دلشاد و آقای مهربان یزدانی بیوکی ۲۰۱ دلار.
- ۲۲- خانم آرزو گشتاسبی و آقای شاهرهم پولادزندی در ماه جولای ۲۰۱۵ سهامی به ارزش ۲۵۸۱۸ دلار به مرکز هدیه نمودند.
- ۲۳- خانم شیرین دماوندی بنامگانه روانشاد رستم دماوندی ۱۰۰ دلار.
- ۲۴- آقای محسن زندیه برای کمک به چاپ چهره نما ۳۰۰ دلار.
- ۲۵- آقای دکتر رستم و خانم میترا کاووسی ۵۰۰ دلار.
- ۲۶- خانم ایراندخت جهانیان سروشیان بنامگانه روانشاد کیخسرو سروشیان ۱۰۰

- ۸- خانم فیت و آقای یدی محودزاده ۱۱۰۰ دلار.
- ۹- خانم پریدخت و آقای خسرو ضیاتبیری ۵۱۸ دلار.
- ۱۰- خانم فرزانه و آقای مهران مهر فر ۳۵۰ دلار.
- ۱۱- خانم ترانه و آقای فرهنگ غیبی ۳۵۰ دلار.
- ۱۲- خانم فریبا پیرغیبی و آقای فرهاد گشتاسبی ۱۰۰ دلار.
- ۱۳- آقای فرهاد فرزانه و خانم میترا کامور ۱۰۱ دلار.
- ۱۴- خانم رامک رهنمون بنامگانه روانشاد پریدخت هرمزدیار کیخانزاده ۱۵۰ دلار.
- ۱۵- خانم همایون خسرویانی بنامگانه روانشاد گشتاسب خدامراد کرمانی ۱۵۰ دلار.



© PHOTO BY ARDESHIR BAGHKHANIAN



© PHOTO BY ARDESHIR BAGHKHANIAN

- ۲۷- خانم دلبر خسرویانی و آقای مرزبان مرزبانی بنامگانه فرزندشان روانشاد ناهید مرزبانی جم زاده ۵۰۰ دلار.
- ۲۸- آقای فرهاد ماندگاری ۶۰۰۰ دلار دستمزد خود برای مدیریت ساختمان برادران فرهنگی (اردشیر و مهربان) را به مرکز دهش نمودند.

- ۱۶- آقای فرهاد کرمانی ۱۰۰ دلار.
- ۱۷- خانم پانتیریس و آقای بهرام بانکی ۱۵۰ دلار.
- ۱۸- خانم شیرین سروشیان و آقای خسرو خسروی بنامگانه روانشادان تابنده موبدشاهی و افلاطون سروشیان ۵۰۰ دلار.
- ۱۹- خانم گلرخ و آقای هوشنگ سیروسی ۳۰۰ دلار.

آزادی
فریدون مشیری

پشه ای در استکان آمد فرود
تا بنوشد آنچه واپس مانده بود
کودکی - از شیطنت - بازی کنان!
بست با دستش دهان استکان
پشه دیگر طعمه اش را لب نزد
جست تا از دام کودک و ارهد
خشک لب، میگشت، حیران، راه جو
زیر و بالا، بسته هر سو راه او
روزی می جست در دیوار و در
تا به آزادی رسد بار دگر
هر چه بر جست تکاپو می فرود
راه بیرون رفتن از چاهش نبود
آنقدر کوید بر دیوار سر
تا فرو افتاد خونین بال و پر
جان گرمی بود و آن نعمت لذیذ
لیک آزادی گرمی تر، عزیز



بهرام ایرانی

مشاور شما در املاک جهت خرید یا
فروش هر گونه املاک مسکونی ، تجاری
یا زمین با بهترین خدمات

Tel: (818) 645-3134
email: bahirani@yahoo.com

Century 21

If you are looking to buy a house
or if you want to sell your house,
enjoy our best services.



California Zoroastriann Center
8952Hazard ave
Westminster , Ca 92683

Non-profit Org
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

Chehreh Nama

Publication of California Zoroastrian Center



Issue No. 177
March 2016
WWW.czcjournal.org

Zoroastrian - Identity
Zarathushtra's Birthday

NOWROOZ

Celebration

Editor's note :

Our Zoroastrian identity is part of our core, it comes from obtaining knowledge, learning our history, observing our previous generation of loved ones, and the culture and nurture we received as we grew up. In this issue our guest editor and her invited writers explores Zoroastrian identity as it relates to young adults being raised in the Western world in a multicultural environment.

Spring is here and it is time for personal reflection; spring being a symbol of renewal of nature we should be reminded to renew this existence following Zarathustra's advice. We all have different strengths and can renew this existence in a multitude of ways. Whether it would be in the form of education, creativity, generosity or just mindfulness we can leave a foot print towards a better future. We celebrate spring equinox and Zarthushtra's birthday in March and honor the man who so brilliantly understood the human psyche and philosophy of good mind, and righteousness as professor Inslar elaborates on that in "Human behavior and good thinking".

Wishing all of you a happy, healthy, and prosperous Nowruz around loved ones.

**Ushta,
Fariba**

Are you graduating from college? Have you been accepted to a university this year? Let us celebrate with you by sharing your news with our readers. Please send your name, field and university's name to cninfo@czcjournal.org to be published in our next issue

Chehrenama accepts most of your advertisement for future issues. Please contact CZC office for details or email cninfo@czcjournal.org

Graphic Designer
Keikhosrow Yektahi

Awarded for best director and best movie in Iran animation festival (2010)

- * Business Cards & Logo Design
- * Letter Heads & Brochure Design
- * Photographer
- * E-mailer Design or Banner Design

Email: keikhosro_art@yahoo.com Tel: 949 2787675
Web Site: keikhosroart.wix.com/kaynew



California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave Westminster, CA 92683
Chehrenama's Email :
cninfo@czcjournal.org
Tel : (714)893-4737
Fax: (866)741-2365
czc publication's website :
www.czcjournal.org



You can now donate online to any czcpublication go to :
www.czcjournal.org and the bottom of the page you will see following
please consider donating to chehrehnama

Thank you
CZC will send you IRS accepted receipt for any amount of donation

Graphic Design & typesetting :
Keikhosrow Yektahi
Internet :
Ramin Shahriari

Editorial Policy :

The opinions expressed in articles we publish are those of the authors , and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrehnama, or the Board of Directions of CZC
Chehrenama is a quarterly publication published in March, June, September and December

This publication is printed with the help of donation from Morvarid Guiv Trust

ChehreNama has implemented a guest editor for each issue of the journal. The guest editor and their invited writers will produce two or more articles focused on a topic of importance in the context of the 21st century and present the Zoroastrian perspective on it.

In this issue we are pleased to introduce Trity Pournahrami as our guest editor with her theme "Zoroastrian Identity"

Is Zartoshti Identity Teachable?

By: Trity Pournahrami

For several years now I have been leading a discussion group of young Zartoshti's on the topic of Ashu Zartosht's message. At the start of each year I ask the group to identify the topics that are of interest to them for discussion. Every year the topic of Zartoshti identity comes up as one of great interest. Typically, we begin by defining identity as a whole and brainstorming on the different aspects of one's identity. Then we ease into how being a Zartoshti fits into their greater identity. This becomes a very rich conversation where the class members share examples of their daily choices and interaction that relate to Ashu Zartosht's teachings. They talk about being free to choose and be who they want to be. They give specific examples from a basketball game or at recess when they used their good thinking or Vohu Mano to help a friend or improve a situation. Around this point in the discussion, I try to throw them a curb ball and challenge them by asking questions such as:

How much of our Zartoshti identity comes from where we live?

How much of our Zartoshti identity comes from our parents?



Do we need to have an outward expression of our Zartoshti identity?

How are our actions as Zartoshti's different from those of other well intended, compassionate, and thoughtful individuals?

It fascinates me that at this point most often they look to me for "the right answer" to the questions. I remind them that the internal and group process they are experiencing to answer these questions are essential to them being a practicing Zartoshti. Ashu Zartosht challenged himself and urged us to challenge ourselves to constantly question and increase our understanding of ourselves and our world. Only through this active and engaging process can we make the world a better place for ourselves and our community.

This year since I was given the opportunity to be a guest editor for Chehreh Nama, I asked my students to help me in engaging a larger group of Zartoshti's. In the following section, two of my students, Azadeh Hormozdiari and Shireen Dalal have written short pieces sharing their views on Zartoshti identity. I encourage you to read these pieces and e-mail me (trity.pournahrami@gmail.com) with your thoughts and ideas on the subject of Zartoshti identity. Furthermore, if you are inspired to write on this topic, I encourage you to submit your own article on Zartoshti identity to Chehreh Nama or another community publication.

Also included in the following section, is an article by my friend and Zartoshti studies colleague Artemis Javanshir. We are both passionate about the teachings of Ashu Zartosht and are constantly searching for innovative ways to share them with our students. We invite you to write to us and share your experiences and ideas on Zartoshti identity and whether it is teachable.



Trity Pournahrami is the Director of Communications for the California Institute of Technology (Caltech) Division of Engineering and Applied Science and the Editor of the award winning publication ENGenious. She has Bachelor of Science degrees in Physics and Physiology and Masters degrees in Social Welfare and Public Administration. She is also a certified mediator and facilitator. Trity was

eleven years old when her family immigrated to Canada and succeeded to leave the Islamic Republic of Iran as well as the Iran-Iraq war. Trity and her husband Peter live in South Pasadena, California with their two daughters Neeku and Meena. The family enjoys being engaged and active in the Iranian and Zoroastrian communities.

My Zartoshti Identity Journey

By: Artemis Javanshir

Is a Zartoshti Identity, something you gain over time as you grow up within a Zartoshti family? Attending different cultural celebrations; hearing songs of the Gathas or Avesta in Mabad; constantly smelling the OOd; seeing Faravahar with good thoughts, good words, good deeds; and hearing stories of suffrage as minorities; gives us an experience that people outside our community don't get. Are these experiences in childhood and adolescence the source of our religious identity? However Zartoshti religion is a universal one, open to all, and what about those individuals who join our community after being raised within a different religious community? Can we say that those individuals lack the Zartoshti identity? Would it take time for them to acquire the sounds, smells, thought patterns, and behavioral trends of our community? Furthermore, what about those Zartoshtis who were raised in the United States versus those raised in Iran, India or a different part of the world? How would their Zartoshti identity be similar or different?

As a small child my Zartoshti identity was summarized in good thoughts, good words, good deeds as well as the Ashem Vohu song which I had memorized without understanding its meaning. As a teenager, eager to learn about philosophy, I started reading about different religions and I was fortunate to have a knowledgeable individual who was willing to spend his precious time teaching the youth including me. Reading the Gathas under Dr. Ali Jafarey's guidance and trying to understand it was very hard for me.



I have come to realize that it takes a degree of maturity to

grasp its value and message. What I understood at the time made sense to me. It was logical and yet modern. That convinced me to call myself a Zartoshti by choice.

Now that I'm much older and have the privilege to learn with the 9-12 year old students in my class, I am revisiting the Gathas I read as a teenager, and am understanding it from a much more mature point of view. How has this impacted my Zartoshti identity? Today, my Zartoshti identity incorporates predominantly the Manthras of the Gathas. The daily challenge of making decisions as an individual who strives to think for herself and be free from other influences. To make the better choice, the struggle to not get caught up in the daily routine of life, but rather to consciously think about what will make this world a better place and what role I am willing to play.

The Gathas as my principle Zartoshti identity has helped me see past the barriers between Zartoshtis born in Iran, US, India, Europe, and all other places on this planet and the greater universe. It does not matter if one is born within a Zartoshti community or not. What matters is the journey. I'm still on and enjoying my Zartoshti identity journey using the Gathas. It is incredible how the 17 songs of the Gathas are so simple and yet so deep.

Artemis Javanshir migrated to United States in 1980 due to the Iranian Revolution. She has her first bachelors degree in Electrical Engineering with an emphasis in



communication and her second bachelors degree in Dental Hygiene. She is currently working as a dental hygienists in Southern California. As a youth she has was a member of the Zoroastrian Youth committee and enjoyed organizing events with fellow members. Her interests in learning about

her religious and cultural roots have been encouraged by her parents who are both free thinkers. Currently, Artemis is enjoying teaching and learning about Persian history and the Gathas with her students at the Valley division of the California Zoroastrian Center.

The Elements of My Zoroastrian identity

By: Azadeh Hormozdiari

There are many elements to my Zoroastrian identity. They include Zaratoshtra's teaching from the Gathas, our righteous way of life, the freedom and equality of sexes, and our immigrant experiences. First of all I think that because the Gathas are a very large part of the Zoroastrian faith they are also an important part of my identity. They are important because they are Ashoo Zartosht's own words. Ashoo Zartosht's words are the building blocks of our faith. Secondly, as Zoroastrians we are taught to be righteous through good thoughts, good words and good deeds. This way of life forms our identity. I recently attended a presentation by Shahrooz Ash where he shared an experience of his. Once when he was in a bank, a man noticed his faravahar and asked him if he was a Zoroastrian. When he received a positive answer, the man told the people around him that if they leave a 1000 dollars on their car a Zoroastrian would not touch it whereas if they leave one dollar in their car, non-Zoroastrians are likely to break their window to grab it. This story has always made me feel proud of being Zoroastrian. This has made me feel proud because we live in a world today where people would break a window to get money whether it is for a positive or negative reason. Not all non-Zoroastrians would do this, but many people today would. I also believe that freedom is an extremely large part of the Zoroastrian identity. We have more individual freedom, including equality between the sexes, than many other religions such as Christianity and Judaism. For example, I go to a Catholic school and I have learned that there has never been a female Pope. Therefore I think our religion is more fair than others.

Finally, I think a central part of the Zoroastrian identity is that of being immigrants. We have immigrated from Iran to India and then to all over the world including the United States. I really like the story of the immigration of the Iranians to India when the Indian ruler told the Zoroastrians, who had just arrived at the shores after a long boat journey, that they couldn't stay in India. He showed them a full glass of milk and said that the glass of milk represents India, it was full and if any more people came it would overflow. The legend goes that at this moment a Zoroastrian came and said that allowing Zoroastrians into India would be like adding sugar to the milk which will not make it overflow, just sweeten it. In conclusion, my Zoroastrian identity as well as the overall Zoroastrian community identity is not formed by just one element or experience but rather through a large variety.



Azadeh Hormozdiari is a 7th grader who enjoys learning about Zoroastrianism at her Sunday school. She is born and raised in California, but has a strong interest in her Iranian-Zoroastrian roots. In her free time she enjoys playing basketball.

Some Thoughts on My Zoroastrian Identity

By: Shireen Dalal



Shireen is a sophomore at Louisville High School. She is an avid golfer and plays on the school varsity team. She also plays the piano and various percussion instruments.

I find Zoroastrianism to be a very simple religion that is strongly rooted in the freedom of choice. It stems from Ashu Zartosht's teaching that every individual has the choice to follow the right path or to follow the wrong path in life; however, if he or she follows the wrong path, she will live in her own hell on earth. This kind of hell is not a dark place led by a man with horns. Hell on earth is the feeling of guilt and regret that is normally a result of a bad decision. Zoroastrians do not talk about an afterlife because we are not certain that one exists. We believe that the only thing we can control in our lives, is what we do right now, here on earth. We do not know where we will go after death, or if there even is a place to go after death, but we will try our best to make the right decisions right now, simply because it is the right thing to do.

I think that the Ashem Vohu prayer nicely expresses the general ideas of Zoroastrianism. My preferred translation is, "Righteousness is the highest virtue. It leads to enlightened happiness. This radiant happiness comes to the person who is righteous for the sake of righteousness alone, and not for any reward, or fear of punishment." As Zoroastrians, we use

our good thoughts, good words, and good deeds because it is righteous. We do not choose the path or righteousness because we will be rewarded in a beautiful afterlife, or because if we do not, then we will be punished by God. We choose the path of righteousness because that is what Zoroastrians do.

As a student at a Catholic high school, I have learned that a very important aspect of Catholicism is faith. Catholics are asked to believe. They are asked to follow, and to live their life a certain way, so that when they die, they can live eternally in heaven. They are told that if they live by Catholic standards, then they will go to heaven, but if they do not live a Catholic life, they will spend eternity in hell. They are told to live a certain way, because if they do not, they will have to suffer the consequences in afterlife. An afterlife that has not been proven to exist. Even though there is no evidence of an afterlife, they still believe it. I think this is the difference between Zoroastrianism and other religions. Other religions, such as Judaism, Islam, and Christianity, ask their followers to take a leap of faith. Zoroastrians are told to think for themselves. As Zoroastrians, we understand that we have a conscience, and that we have the ability to choose between right and wrong. This is the key factor that distinguishes us from others, and I take great pride in what Zoroastrianism stands for.

Bone Marrow Drive

Dear Friends,

Thank you so much for your outpouring of support for a fellow Zoroastrian! It means so much to the Sohrabian family and to our community to see us all united for a great cause. Please see the letter below from Kamron himself.

I wanted to take a moment to thank you all for getting tested for a possible bone marrow match for me. As you all know, it is difficult to find a perfect match but the chances of finding it among my own ethnicity is much higher. I thank every one of you for taking the time out of your busy day to come and do this for me. Hopefully, they will find a match for me as well as many others whose lives can be saved if you are their match.

I look forward to the day that I can personally thank you and share with you my triumph.

Kamron Sohrabian



Warmest regards,

Fereshteh Yazdani-Khatibi
(On behalf of CZC BOT)

Parsi New Year



Armin Motashaw worked with Air India as Manager-Reservations and retired in 2012.

She loves writing, singing, and painting. She is married with a daughter and has 2 wonderful grandkids. Her husband retired as General Manager with African Textiles.

After the holy days of Muktd, including the 5 Gatha days, comes the Parsi New Year, on Roj Hormazd Mah Farvandin. Everyone eagerly awaits this, especially children who eagerly wait to wear new clothes, eat good food, sweets and get many gifts.

Normally we get up early, have a lavish breakfast of Sev-Dahi and other goodies; then after a head-bath, we go to the Agiyari. After offering prayers and sandalwood to the Holy Flames, we greet our friends and relatives. Taking blessings from the elders is a must, and has to be inculcated into little ones.

Bawajis are foodies, so its food, food and more food. After some beer or wine, lunch normally is the traditional Dhan-Daar-Patiyo or fried fish, followed by traditional Indian Mithai(sweets) like Mawa-ni-boi or kani-na-paan etc. the elderly take a siesta and the young get hooked to the mobile, calling their friends. Evening is party time, when relatives and friends all have a rollicking time; followed by a toast with tinkling crystal glasses, then a sumptuous (chicken fadcha, mutton-Pullav- Daar or Raita and of course yummy dessert) meal. (dinner-cum-dance).

It is sad, that after migration, we Parsis forgot to add the leap-year extra day, to our Parsi calendar. (Some say, earlier, a month was added after 120 years). Whatever should have been the practice, it was missed out and hence the Iranian calendar n Shenshai Parsi calendars now differ. (There is even a Kadmi calendar which is different from the the Shenshai by one month). Personally I feel, one single calendar would unite us. Wouldn't it be more

fun, if Zarthosti world over would celebrate one common New-Year. There would be solidarity; which would perhaps inculcate unity too. Here in India, we celebrate Jamshedi-Navroz on 21st March, as a spring festival.

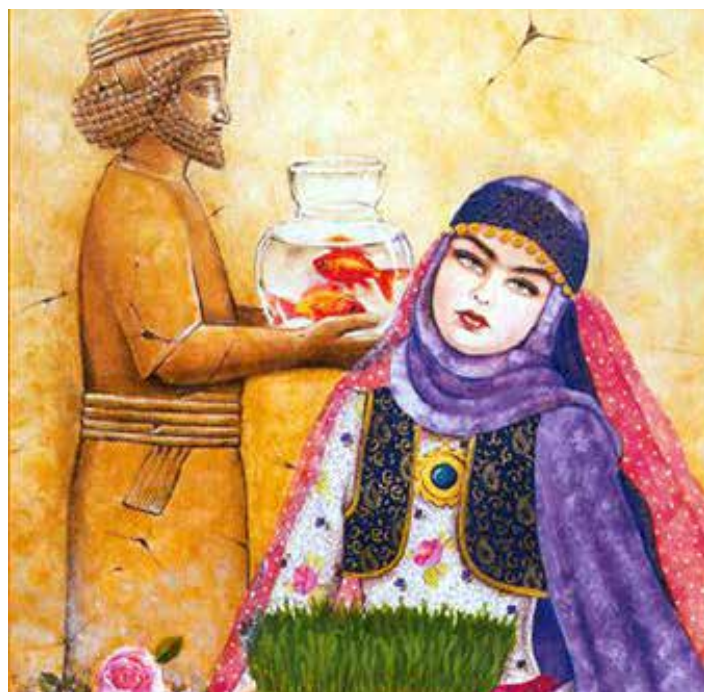
May this coming Navroz (Navrooz) bring solidarity, closeness, peace n prosperity to every Zarthosti. If every Zarthosti decides to rise to the occasion; to love his/her religion more than one's ownself; if they marry a Humdin, early (in their late twenties) and decide to have 2-3-4 children (as many as one can afford); our religion can be revived. I plead to all young Zarthostis to do so, as every member is extremely important, like they say, drops make an ocean; so every drop is of utmost importance. If each of us takes this duty seriously from this New Year onward, hopes there will be of survival and revival. EACH AND EVERY ZARTHOSTI IS IMPORTANT IN THIS CRUSADE OF REVIVAL. PLEASE JOIN IN, FOR AHURA'S SAKE.

NAVROZ (NAVROOZ) MUBARAK TO EVERY ZARTHOSTI. USHTA-TE.

THIS SPRING

Soon it will be spring; joy and beauty it will bring
Fresh green leaves will be seen; and birds will there sing.
Pray I, O Mazda, man to nature should always cling ;
And remember the life of Jamshed, the great king.
The Earth a beautiful dress will adorn, of rich green
Young and attractive she will look, as if in her teen
Also grand and elegant, with flowers colourful, just like a queen.

Remember we must, to keep her green, clean and serene.
May this festival of Spring, bring in joy and vigour in us.
Find partners Zarthosti, marry and have kids 2 plus
These achieve we will, if trouble we take n don't make a fuss
THIS SPRING, increase n flower will, our population thus.



The following article has been sourced from “An introduction to the Gathas of Zarathushtra, Editor Dina McIntyre October 1989” with author’s permission.

Human Behavior and Good Thinking.

Stanley Inslar© Yale University.

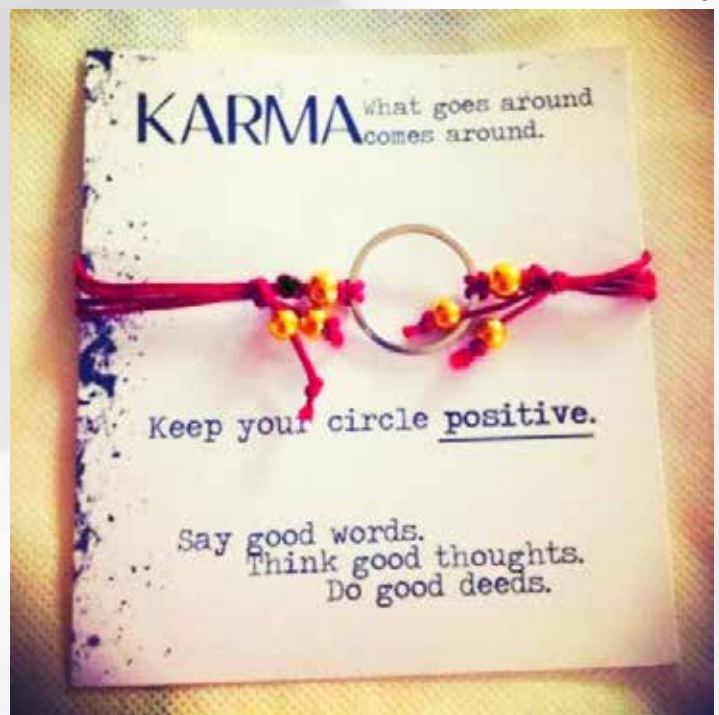
At Yasna 31.11-12, Zarathushtra outlines in detail his view of human behavior. He informs us in these verses that a person normally has desires and ideas, and that when he is free and not under the domination of another’s will, these inclinations and notions are manifested in the words and actions of his conduct. Further, we are told that the expression of these individual preferences is motivated by two forces. On the one hand, it is an individual’s heart that gives vent to his feelings; on the other hand it is his mind that governs his thoughts about matters, In short the prophet informs us that we are driven by two parallel dynamics that shape our behavior in this world, and he adds, with his typical insight, that we are motivated by these forces regardless of whether we speak rightly or wrongly about our inclinations and ideas, or whether we know better or not. One needs only to reflect upon the wide scale existence of hatred and prejudice in the world today to understand how keenly Zarathushtra perceived the basic nature of human behavior.

This is the only occasion in the songs that Zarathushtra speaks of human conduct controlled by one’s heart and mind in exactly this manner. But since I believe that this notion is pivotal to the prophet’s view of human psychology and behavior in general, it is important to determine precisely what is intended by these ideas. We need to understand how the heart and mind function in determining our behavior and we need to understand to what degree they operate independently or in cooperation. Let us first try to comprehend what is meant by the notion “to express oneself with one’s heart”.

Part of the answer is provided by Y 48.4, a verse whose content is similar to Y 31.11-12. In that stanza Zarathushtra states that when a person sets his mind either on the good or on the bad, that person will follow his conception-that is , his thoughts and idea- both in actions and in words. This notion corresponds to the often stated view of Zarathushtra, to which we shall return, that our words and actions are constructed upon what we know about ourselves and the world

from personal reflection or from instruction from others. Yet the prophet goes on to say in the verse that an individual’s pleasures, desires and preferences are also determined in a similar fashion. Can it be that a person’s thoughts can dominate his feelings and desires completely in such a conscious manner, or is there another force, ne that corresponds to one’s heart, that plays an equal and important role in shaping human behavior?

The mention of true and false speech in Y 31.11 and the good and the bad in Y 48.4 naturally turns our attention to the benevolent and evil spirits, each of which pervades the spheres of existence in opposing



ways. Indeed in Y 45.2, where Zarathushtra quotes an imaginary conversation between these two forces, he lets the benevolent spirit say to the evil one, “Neither our thoughts nor teachings nor intentions, neither our preferences nor words, neither our actions nor conceptions nor our souls are in accord”.

This verse repeats many of the concepts present in the previously discussed passages, since the terms intentions, conceptions, preferences, thoughts, words and actions are common to all three.

But the chief difference appearing in this last passage is that the set of these ideas forms a characterization of the dominating spirits of the world. This provides an important clue to what Zarathushtra intended when he

make judgments through reflection and understanding. Good thinking was created by Ahura Mazda when he realized that some means was required to bring happiness to this world (Y31.7). This good thinking of Ahura Mazda is revealed to mankind through the precepts of the Wise Lord (Y51.3). How then does good thinking affect human behavior?

Good thinking among the truthful makes them listen to the truth of God's precepts (Y29.8, Y49.7). It motivates them to realize that Ahura Mazda is benevolent (Y43.5ff.) and that he is the creator and source of truth and good thinking (Y29.10). Consequently, a person who understands matters in this way, chooses the right side in the battle for truth in the world (Y30.2-3), much as Zarathushtra documents in Yasna 43 the results of his understanding that arose and developed through good thinking also makes a person commit himself to the task of destroying deceit in this world (Y51.11,16). In short, good thinking results in the determination to bring about the rule of Ahura Mazda here on earth (Y28.1,48.3), for it is the only rule which fulfills the true intentions of life (Y32.9) by destroying immorality and grief (Y34.7), fury and cruelty in this world (Y48.7). In fact, all the destructive forces of deceit can be expelled by the exercise of good thinking on the part of truthful believers in Ahura Mazda (Y49.3).

Moreover, good thinking is the source of good actions (Y34.10) and good words (Y53.2), and a means to fulfill God's will in this world (Y34.14). Indeed, words and actions founded upon good thinking benefit the benevolent spirit of Ahura Mazda and strengthen his paternity over truth (Y47.2).

Consequently, we are told to respond to Ahura Mazda and to ourselves with good thinking (Y28.3,5). The exercise of this salutary force will strengthen the Lord's rule on earth (Y31.6, Y33.10) and help us approach the truth (Y28.5). In this way we become a companion of good thinking and thereby an ally of Ahura Mazda (Y48.7). In this way we also achieve the very best which existence can offer: a lifetime of good thinking (Y28.8). This is the highest goal because good thinking, otherwise called the proper understanding, gives rise to good words and good actions in the world. Hence it stands first in the virtues which mankind must follow, and hence its heavenly counterpart stands next to the throne of Ahura Mazda.

Let us now return to the question of the relationship between *spenta mainyu* the benevolent spirit, and *vohu mano* good thinking. From several passages in the Gathas it can be seen that Zarathushtra

considered the existence of a benevolent spirit as prior to good thinking. With regard to Ahura Mazda himself, the prophet informs us at Y43.2 that the Wise Lord created the wondrous powers of good thinking through his benevolent spirit, and he likewise states at Y31.21, with regard to mankind, that the Wise Lord "shall grant the permanence of good thinking's alliance to the person who is his ally in spirit and actions". Both these verses reveal that Zarathushtra considered that the workings of the proper instincts and attitudes were the prerequisite for all other forms of correct behavior. If we are not moved by our heart, by our innermost feelings and drives, to respond to our world in a favorable way, then there can be no hope, no way to build a better future. This explains why the benevolent spirit of existence chose life, but the evil spirit death, when these forces first confronted one another. (Y30.4). But when the salutary workings of a benevolent spirit are present, whether in god or in man, and one's better instincts are aroused to protect, to nourish, to care for and ultimately to save those to whom we are bonded by



nature, then the realization also arises that there must be some means to bring this about and to sustain it in an enduring way. This marks the birth of good thinking, both in god as well as in man. It marks the beginning of the noble task of promoting world through actions that befit the truth, since the conscious awareness produced by good thinking reveals that a choice stands before every man, to reject deceit and its symptoms, to opt for the good way of life created by the Wise Lord.

Although the stage of a benevolent spirit may precede the existence of good thinking, nonetheless in the highest form of human behavior the two forces must proceed hand in hand. Ahura Mazda came into the world with both, we are told (Y43.6), and man should function as well with these two complementary forms of behavior in this his own sphere of existence. Yasna 47 begins with the noble words:

“Through a benevolent spirit and the very best thinking, through both the action and the befitting truth, they shall grant completeness and continuing life to Him.”

It is not accidental that Zarathushtra couples the concepts of benevolent spirit and the very best thinking in a single phrase. Both modes of behavior must operate together to give full meaning to the life of god and , by consequence, to the parallel life of man. Both forms of human behavior –inner drives as well as internalized understanding –stir us to speak and to act in our world, with both our heart and our mind in harmony, in a manner that dignifies the truth and the inner meaning of life.

THE GATHAS

The Gathas appear in the Yasna

Ahunavaiti Gatha.....Yasna 28 to 34
 Ushtavaiti Gatha.....Yasna 43 to 46
 Spenta Mainyu Gatha.....Yasna 47 to 50
 Vohu Xshathra Gatha.....Yasna 51
 Vahishtoishti Gatha.....Yasna 53

Symbols and Abbreviations:

Y	Yasna.
Y28.1	Yasna chapter 28, versel 1
Y28.1-3	Yasna chapter 28, verses 1 through 3.
Y28.1,6	Yasna chapter 28, verses 1 and6.
Y28.1ff	Yasna chapter 28, verse 1 and following verses.
()	Parentheses appear in the original quotation.



Dr. Stanley Insler, Chairman of the Department of Linguistics at Yale University, 1978-1989, is a world renowned Gathic scholar. His translation of the Gathas is widely considered to be one of the most current and definitive works on the subject. He was educated at Columbia, Yale, the University of Tubingen, and the University of Madras. He has taught at Yale since 1963, where he presently holds the position of Salisbury Professor of Sanskrit and Comparative Philology. He has lectured and published widely on subjects dealing with the ancient languages and texts of India and Iran, including the Gathas, and is a member of the American Oriental Society, the Royal Asiatic Society of Great Britain, the German Oriental Society, and the French Oriental Society, among others.

Book Review

Zarathushtra and Corporate Social Responsibility

By: Arvin Adriyan

Implementing ancient wisdom in social science, in order to bring new achievements and improvements has been always taken into consideration by different writers, scholars, as well as students. During this period of time that through a variety of ways knowledge is widely accessible, wisdom coming out of an ancient thought provoking book of Zarathushtra called 'The Gathas'; has become attractive to many scientists, scholars, and experts in different fields such as Organizational Management. On the other hand, the topic of Corporate Social Responsibility –CSR- is constantly becoming more important in different organizations, companies, and countries across the world. There are many common aspects, related to subject of CSR and the teachings of Zarathushtra; such as taking care of the nature, animal welfare, organizational aspect, constructive leadership, social responsibility, human rights, and gender right equality. In this book, some aspects of Zarathushtra's teaching related to CSR have been revealed and emphasized.

The idea of working on this topic was shaped in the author's mind, more strongly when he was studying at the third semester of Bachelor of Hospitality Management. During that period, he had to study a study unit named "Corporate Social Responsibility". But on the other hand, simultaneously, he had started to study and learn about Zoroastrianism and Zarathushtra's philosophy by himself out of school. The more he learned about Zoroastrianism and CSR separately, the more he was finding similarities among them.

Therefore, he was inspired to pay more attention to these two topics, as well as applying Zarathushtra's philosophy in the organizational management field. This was almost the beginning point of a process, which eventually reached to publish of this book. To obtain the objectives of this book, the author has studied CSR; and at the same time he continued studying Zarathushtra's philosophy related to it.

Nowadays, in managerial and organizational field, CSR is one of the very considerable topics. Planet earth has

suffered a lot since the industrial revolution, due to human activities against the nature. These days, many universities in different countries pay more attention to CSR, due to an understanding of its importance. On the other hand, there is much ancient wisdom unknown to many people in different fields, especially related to CSR. By taking all mentioned points into account, the writer of this material found it useful to work with the Gathas' wisdom, which can be beneficial for the future of CSR's filed as well as managerial filed.

In short, CSR aims for awakening us to be more caring and responsible about our human activities. On the other hand, Zarathushtra taught us for transferring human to become more caring, in order to make the world constantly happier, more comfortable, and more developing place. Therefore, there are many similar points of view in the field of CSR and the Gathas. And by knowing this fact, out of all similarities; the author has collected three common points of view in this writing.

As a matter of the fact that both CSR and Zarathustra's philosophy include a wide variety of aspects, therefore, only three of them will be taken into consideration in this book. These are included of Environmental, Social, and Organizational aspects. The process of this work was included of studying CSR, the Gathas, and writings of other experts in Zoroastrianism field.

In this book, there will be a glance at Zarathushtra's life, his philosophy and worldview, and CSR. Environmental, social, and organizational aspects of both, teaching of Zarathustra and CSR topic; will be taken into consideration.

Arvin Adriyan

January 2016, Espoo

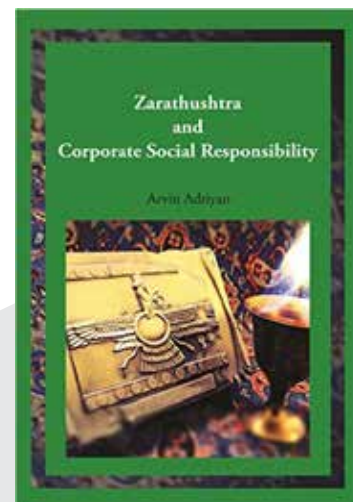
This book is available in Paperback and Electronic Versions on Amazon and Ebay websites; through the following links:
E-book:

<http://www.ebay.com/itm/-/201509741800?>

Paperback:

<http://www.ebay.com/itm/Zarathushtra-and-Corporate-Social-Responsibility-/201505504663?hash=item2eaa9fd97:g:ZtsAAOSwo0JWPNUM>

http://www.amazon.com/Zarathushtra-Corporate-Social-Responsibility-Adriyan-ebook/dp/B015HL8ZC6/ref=sr_1_1?ie=UTF8&qid=1453565688&sr=8-1&keywords=Zarathushtra+and+Corporate+Social+Responsibility



Ask Nahid

Dear Nahid,
What is the point of Sedreh & Koshti?
Asked by a student in the Youth Class at CZC

Dear Student,

This is a great question. To be able to understand this more, we need to understand how these two items are made and what they are made out of.

The Sedreh is made from cotton. Having a cotton garment is a reminder for us to respect the plant kingdom and everything we get from it: Trees protect us from the sun, we turn cotton into clothes to protect us from the elements, and herbs provide us with nourishment and even medication. We use the plant kingdom in many ways and use the use of cotton as a reminder to care for our environment.

The Sedreh being made of cotton is not the only significance. It is important to note that the garment is made of one continuous piece of material with only the seams being down the sides. This represents unity among mankind. Some Sedreh's used to have a single cut that was then re-stitched or a type of mend made to the garment. This singular stitch was made to represent the idea that not everyone is perfect and that we all have flaws.

Along with the make and the construction of the garment, we look at the small square feature in the front. This small pocket is where we gather our good deeds from our day. It is close to our hearts, to remind us of how good it feels to do good for others and our community.

Now, the Koshti is made out of 72 woven strands of wool. The wool comes from the wool of animals reminding us to respect the animal kingdom for providing for our communities. The wool is gathered and cleaned and spun

into 72 individual strands. These 72 stands of wool are then woven together into a very narrow tube to create the Koshti. These 72 strands represent the 72 chapters of the Yasnas.

The Koshti is tied three times around our waist while reciting the Avesta Koshti prayers. These prayers are our daily reminders to follow the path of Asha (purest wisdom). The 3 circles around our waist remind us to practice Good Thoughts, Good Words and Good Deeds. This is the most basic and most important reminder that we as Zoroastrians ever need.

The one similarity you will find in both is that the Koshti and the Sedreh are both white. The whiteness of both items is to represent purity in both obtaining the purest form of wisdom in our lives as well as maintaining our

purest selves by practicing Good Thoughts, Good Words and Good Deeds.

Everything about the Sedreh and Koshti is a reminder of our faith and principles. Also these garments are representative of being protective against the forces of evil. The Sedreh serves as a shield which is strengthened by the good deeds we gather in that front pocket. And the Koshti is the belt in which we gather strength to perform our good thoughts, good words and good deeds. Now together, these are the reminders of practicing our faith in the purest form.

So does it mean that you are not a good Zoroastrian if you do not wear these items daily? Not at all. I wear my Sedreh and Koshti on special occasions and days of importance to me. I have friends who practice the Koshti prayers daily, and I admire them however it does not make me less of a Zoroastrian than they are. That's the beauty of our religion, acceptance and progress to accept both values of how to practice being Zoroastrian because the basics always win out in the end: Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds. The Sedreh and Koshti are beautiful pieces of our religion. The point is that they should be honored and practiced as items to remind us to act, speak, and think with Goodness.



Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University. She has received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine along with extensive international work experience in the Middle East and Asia. She continues her work with mediation and conflict resolutions at Los Angeles World Airports.

Dr. Jahanian presented the talk below at the North American Zoroastrian Congress in Los Angeles in December of 2014. He has graciously shared his paper with Chehrenaama readers.

The History of Zoroastrians Through Political Analysis and Historical Letters

By: Daryoush Jahanian, M.D.
Kansas City, Kansas

Part III-Conclusion

Edward Granville Browne, a renowned British orientalist and author of Iranian studies who traveled several times to Iran and stayed there over different periods, published several well documented books based on his observations. In his *A Year Amongst the Persians* (1887-1888) and other books he summarizes the restrictive codes imposed on the Parsis (Zoroastrians) as follows:

1. **Up to 1860**, they could not engage in trade. They hid things in their cellars and sold them secretly. After 1860 they could trade in Caravanserais but not in bazaars.
2. **Up to 1870**, they could not have schools and educate their children.
3. **Up to 1880**, there was a prohibition against white stalking.
4. **Up to 1885**, they had to wear a torn cap and could not wear rings, and their girdles had to be made of rough canvas. But after 1885 any white material was permitted.
5. **Up to 1891**, all Zoroastrians were prohibited from riding horses. In town they had to be on foot. When they were riding donkeys in the desert, they had to dismount upon meeting Muslims. They were not allowed to wear new suits. Brown writes about an incident in 1860 where a 70-year-old Zoroastrian man wearing white trousers, was surrounded by a mob, hit and forced to remove his pants and hold them up while walking home.
6. **Up to 1895**, no Parsi (Zoroastrian) was allowed to carry an umbrella and there was a strong prohibition against sunglasses and spectacles.
7. **Up to 1895**, Parsis were obligated to twist their turbans instead of folding them.

8. **Up to 1898**, only brown, gray and yellow were allowed for body garments; after 1898, all colors were permitted except blue, black and bright red or green. Also, the walls of the Parsi houses had to be lower than in Muslim houses. On rainy days Parsis were not allowed to appear in public because the water that had run through their bodies and clothes would pollute the Muslims.

The historical letter of Maneckji:

The plight of the Iranian Zoroastrian community is perhaps best depicted through their communications with the Indian Parsi community, which can be traced back several centuries. In the mid 1400s A.D., Hoshing Nariman visited Iranian Zoroastrians to obtain answers to religious questions that he later assembled as the Rivayat. The Iranian Mobed, Shapour Jamasp Shahriar Bakhtafarin, on the Khorshid day of Aban mah, the year 847 Yazdgerdi (887 Hijri) responded to those questions and mentioned that he and other Iranian Zoroastrians had been totally unaware of the existence of their co-religionists in other parts of the world (18). Bakhtafarin in his letter to Hoshing Nariman writes, "The grievous time that we suffer is the hardest since Kayomarth to this day, not even comparable to the era of Zahhak the Arab and Afrasiab the Turani or to the time of Alexander the Greek." Nariman had to stay one year in Iran to learn Persian and returned to India in 1478. During the next three hundred years until 1773, twenty-five additional messengers made the journey to Iran. During the rule of Karim Khan Zand (1750-1779 A.D.), a Zoroastrian emissary from India, Mulla Kavus, visited the Zoroastrians in Iran. He noticed that despite the population decline, the total Jizya had remained the same. He took the opportunity to petition Karim Khan on behalf of the Zoroastrians of Iran from debilitating Jizya tax, a request that Karim Khan accepted by granting relief to the Jizya for the Zoroastrians. Soon after that in 1779 Karim Khan passed away, and the relieved religious tax stayed on until 1882. Mulla Kavus stayed in Iran until after the death of Karim Khan. As travel to Iran became more hazardous, he was the last Parsi to come to Iran to collect answers.

In 1854 the Parsis of India dispatched Maneckji Limji Hoshang Hataria to Iran to rehabilitate the Iranian Zoroastrians and save them from the brink of extinction. He first arrived in Iran on March 31, 1854 at the age of 41. For one year he studied the woeful plight of the Zoroastrians and upon return to India reported his findings to the Parsi Panchayat.

Without the famous letter of Maneckji, the list of the historical letters is incomplete. He wrote:

Dear Sir: This noble group has suffered in the hands of cruel and evil people, so much that they are alien to knowledge and science. For them even black and white, and good and evil are equal. Their men have been forcefully doing menial works in the construction and as slaves received no payments. As some evil and immoral men have been looking after their women and daughters, this sector of the community stays in-door during the daytime. Despite all the poverty, heavy taxes under the pretext of land, space, pastureland, inheritance and religious tax (Jizya) are imposed on them. The local rulers have been cruel to them and have plundered their possessions. They have forced the men to do the menial construction work for them. Vagrants have kidnapped their women and daughters, worse than all the community is disunited. Their only hope is for the future savior (Shah Bahram Varjavand) to come. Because of extreme misery, belief in the savior is so strong that 35 years earlier when an astrologer forecasted the birth of the savior, many men in his search left the town and were lost in the desert and never returned....." Perhaps the following sentence from Maneckji best epitomizes the sorry plight of the community: "I found the Zoroastrians to be exhausted and trampled so much that I dare to say no one in this world can be even more miserable than them."

Maneckji returned to Iran and devoted his life toward rehabilitating his co-religionists. With financial aid from the Parsi amelioration fund he paid part of the Jizya tax, set up boarding schools and clinics, provided jobs and organized local Zoroastrian associations. But his most significant achievement was the ultimate abolition of the religious tax, Jizya, which he accomplished through direct negotiations with the Qajar king, Nassereddin Shah. This important event took place by a decree in August 1882. Dr. Pollak, the German physician of Nassereddin Shah (1882-1885) confirms the findings of Maneckji and reports that founding a school for the Zoroastrians was first rejected by the Iranian government because they were regarded as idolaters. He adds that to reduce the daily suffering, Zoroastrians claim having a letter from Imam Ali who has decreed that Muslims should not persecute the Zoroastrians.

Conclusion:

Iranians demonstrated a strong resistance against the Arab invaders and conversion to Islam. The city of Bukhara fell four times to the Arab invaders, each time people were forced to convert to Islam but once the Arabs left, they reverted to the Zoroastrian religion. With the fourth occupation an Arab warrior stayed in each house to ensure



the residents continued Islamic practices, otherwise they received severe punishment (19).

Massacres, mass enslavement, land confiscation, plunder of wealth, destruction of schools and libraries and imposition of the Jizya tax on the nation with advanced civilization and cultural superiority by the primitive conquerors had such a shocking effect that its pain is still felt today. Worst of all, the entire cultural calamity did not stop at that point as campaign against the Persian culture and identity has been continuous and extended throughout the fourteen centuries of religious occupation; it is a process that is still ongoing today. That is why the fallen nation has not been able to rise once again. Conflict between the dominant religion and the Persian culture and nationalism, and the inability to reconcile the two have confused the conscience of the nation to the point that Iranians have not been able to determine a clear national identity and final direction for themselves. Although the Safavids unified Iran, Iranians have paid a very heavy price for their policies. Coercive conversion of Iranians to Shiism and concern about resurgence of the Zoroastrian religion resulted in many bloodbaths. Worst of all, they used the power of clergy and religion to give legitimacy to their actions and continue despotic rule. The damage caused by the Safavids is well discerned in our time. In the course of events, however, no community or religion suffered as much as Zoroastrian. Nonetheless, our history books have maintained total silence toward the dreadful massacre of Zoroastrians in central Iran and the coercive and violent conversion of Mazandaran natives. With regard to the latter, historians typically present a distorted picture of peaceful self-conversion. The sentiment over the issue of reversion although has

improved but still prevails, as there is generally more sensitivity toward reversion than conversion to other religions.

I would like to conclude with the words of Dastoor Bode: "So many nations and religions have become part of ancient history, but there must be a reason why the Zoroastrian religion survived the harsh treatment of history." By observing all the facts today, I dare to interpret his words as meaning: the Fire of Zarathushtra will finally rise from under the ashes, as it is happening today.

References:

- 1-Shojaeddin Shaffa: After 1400 years (In Persian), Volume1, P403 (Translated to English by D. Jahanian)
- D.N. McKenzie argues the authenticity of Hurmuzgan, PsudoprotoKurdica, BSOAS 26/1, 1963, P170-173
- 2- Jamapasa: (Gleaning of Pahlavi Texts), Ibid.P479
- 3- Moghaddasi p202, Ibid.P456
- 4-Ibid: P 407
- The author would like to thank Mr.Farroukh Jorat, professor of aviation academy in Baku, Azerbaijan, for providing all the information and references about the Zoroastrians of Caucus and Ateshgah.
- 5- Al-Estakhri:Kitab Masalik al-Mamalik, BGA, 1. ed. M. J. De Goeje., 1927
- 6- Aboulfeda: Geographie d'Aboulfeda traduite de Parabe en Francais et accmpagnee de notes et d'eclaircissements par M. Reinaud, t 1-11, Paris, 1848-1883
- 7-Dan Shapira-A Karaite from Wolhynia (Ukraine) meets a Zoroastrian from Baku and the Caucus, vol 5, no. 1, 2001, pp. 105-106. The Zoroastrian explained that God like fire has two potentials: constructive energy or destructive and burning one. By praying before the fire and service to God, we entreat His positive energy and reward.

8-The following are westerners who have reported about Ateshgah:

Chardin in the 17th century reported about the Persian Guebres who brought fire in a two-day journey from Shemalkha (on Absheron).(Chardin J. Voyages en Perse et autres lieux de l'Orient. Vol.11. Amsterdam. 1735. P. 311.

Engelbert Kaempfer, who visited Surakhany in 1683, wrote that among people who worshipped fire, two men were descendants of ancient Persians who migrated to India. (Engelberto Kaempfero. Lemgoviaae: Typis& Impensis Henrici Wilhelmi Meyeri. Aulae Lippiacae Typographi- 1712 p 253-262

French Jesuit Villotte, who lived in Azerbaijan starting in 1689, reported that Ateshgah was



revered by Hindus and Guebres, the descendants of the ancient Persians. (J. Villotte. Voyage d'un missionnaire de la Compagnie de Jesus en Turquie, en Perse. En Armenie en Arabie et en Barbarie Paris. 1730.

J. Hanway visited Baku in 1747 and left few records of Ateshgah. He calls people who worshipped there were Indians, Persians and Guebres (Jonas Hanway: An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea. 1753)

Gmelin, who visited Ateshgah in 1770, wrote that in the present Ateshgah lived Indians and descendants of the Persian Guebres (Samuel Gottlieb Gmelin. Reise durch Russlaud zur Utersuchung d. drei Naturreiche. P45)

In 1820 the French consul Gamba visited the temple. According to him here lived Hindus and Persian Guebres, the followers of Zoroaster. (Jean Francoise Gamba, Voiage dans la Russie meridionale. 11. Paris. 1826. p 299)

The Englishman Ussher visited Ateshgah on September 19, 1863. He called it Ateshjeh and said that there are pilgrims from India and Persia. (Ussher. A journey from London to Persepolis. pp. 208-207, London. 1865)

German Baron Max Thielmann visited the temple in October 1872 and in his memoires he wrote that the Parsi community of Bombay sent a priest who after a few years would be replaced. His presence was necessary to serve pilgrims who came from the outskirts of Persia (Yazd, Kerman) and India and remained in this sacred place for several months or years (Thielmann, Journey in the Caucas, Persia and Turkey in Asia, Eng. Tr. By Heneage, 2. 9-12, London, 1876)

In 1876 the English traveler James Bruce visited Ateshgah. He noted that the Bombay Parsi Panchayat provided a permanent presence in the temple of their priest. (James Bruce. Transcaucasia and Ararat: Being Notes of a vacation Tour in the Autumn Of 1876).

E. Orsolle, who visited the temple after Bruce, said that after the Parsi priest died in 1864, the Parsi Panchayat of Bombay a few years later sent another priest here, but the pilgrims who came here from India and Iran had already forgotten the sanctuary, and in 1880 no one remained. (E. Orsolle. Le Caucous el la Perse. Ouvrage accompagne d'une plan. Paris. E. Plon. Nourrit et cie. 1885, pp 130-142)

O'Donovan visited the temple in 1879 and referred to the religious worship of the Guebres. (O'Donovan E. Merv Oasis: Travels and adventures East of the Caspian during the years 1879-80-81. 2 vols. New York, 1883)

In 1898 the "Men and Women of India" magazine published an article titled "The ancient Zoroastrian temple in Baku." The author calls Ateshgah a "Parsi Temple" and notes that the last Zoroastrian priest had been sent there about 30 years previously. (Men and Women of India. Vol. 1, no. 12,

p. 696, Bombay, Dec. 1898).

J. Henry in 1905, in his book also noted that 25 years previous the last Parsi priest died in Surakhani. (J. D. Henry, Baku. An Eventful History. 1906)

9- J.J. Modi, the famous Parsi scholar, visited the Ateshgah in 1925 at the invitation of the society for the survey and study of Azerbaijan. He concluded that the structure was exclusively a Hindu temple. Modi however was unable to read the Persian inscription and did not see in its architecture of Chahar-tags, a specific feature of a fire temple of the Sassanian period.

10-Mahmoud Passikhani Guilani in 800 Hijri founded this creed. His followers believed in re-incarnation and therefore did not fear death. They believed that everything has been created from the soil and never disappears because it returns in another form to the soil. They called the soil, The Point, or Noghteh, and thus they were known as Noghtaviyoun.

11- Pietro Della Valle visited Gabrabad; his letter was dated December 8, 1617.

12-Rashid Shahmardan: History of Zoroastrians (In Persian), P176-177 quoting Jean Chardin

13-Bahram Fravashi: The marvelous letters (In Persian), P108-109

14-Ibid, R.Shahmardan: P177

15-Ibid, R.Shahmardan: P125

16-Jamshid Sorooshian: Education and writing in Zarthushti religion, (In Persian) 1988, P173

17-J. Sorooshian:Ibid, P174

18- Pour Davood; Iranshah - quoted by Sh. Shaffa, after 1400 years, P404

19- History of Bukhara, Persian translation, P66

Acknowledgement: The author thanks Arash Jahanian for his editing assistance.



Born and raised in Tehran, Iran, A founder of the Faravahar Zoroastrian Youth Organization in Tehran, served as its first president. A founder of Zoroastrian Association of Kansas (ZAKA) and served as its first president. Since 1982 has served on the board of trustees of Rustam Guiv Foundation, then as its vice-president and currently its president. Has been a guest speaker in Zoroastrian congresses and conferences, authored articles and a book (The Zoroastrian Doctrine and Biblical connections).

Specialized in Obstetrics & Gynecology

Married to Mahin Amighi Jahanian, they have two sons, Arash and Keyarash.

Zarathushtra's Birthday

By: Dr. A. Jafarey

Yehe zânthae-cha vakhshae-cha
urvâsen âpô urvarâos-cha;
Yehe zânthae-cha vakhshae-cha
ukhshîn âpô urvarâos-cha;
Yehe zânthae-cha vakhshae-cha
ushtatâtem nimravanta
vîspâo spentô dâtâo dâmân:
"Ushtâ-nô zâtô-nô ratush
yô Spitâmô Zarathushtrô!
idha apâm vîjasâiti
Vanghvi Daenâ Mâzdayasnish
vîspâish avi karshvân yâish hapta.

In whose birth and growth,
the waters and plants flourished;
in whose birth and growth,
the waters and plants increased;
and in whose birth and growth,
the entire progressing creation shouted:
"Hail to us, for us is born
a righteous leader--Zarathushtra Spitâma!
The Good Religion of Mazda-worship
will, henceforth, spread all over
the seven regions of the earth.

A boney boy was born to Dughdav and Pourushaspa Spitâma on a fine morning of early spring 3,767 years ago. He was their third son. They named him Zarathushtra to rhyme with the names of his two elder brothers -- Rataushtra and Rangushtra. The Spitâmas were a prosperous cattle-raising family and lived near the bank of a river, later called Dâiti, the Lawful, in Airyana Vaeja, once northeastern Iran and now in Central Asia. Dughdav was an exceptionally open-minded, bright lady. She took care of Zarathushtra's education and provoked in him the desire to search and discover. She set him on the road to discover truth, the truth.

Provoked to discover truth, Zarathushtra discovered Mazda Ahura, literally The Super-Intellect Being, a god so different from human-visualized gods, a god transcendental and yet so close as to be a beloved, a god very impersonal in mind but very personal in thought, a god that means only good. A Super-Intellect that wisely creates, sustains, maintains, and promotes Its creation. A Super-Intellect that is spenishta mainyu, the Most Progressive Mind, the most increasing mentality and not a static godhead. A Super-Intellect that

communes with Its creations and inspires them through seraosha, the inner-voice within them. A Super-Intellect that has granted freedom of thought, will, word, action, and choice to creations and endowed them with good mind, truth, power, and peace to prosper and progress to wholeness and immortality.

Zarathushtra's one discovery, the best, Mazda, provided him with all the principles of the good life on this earth and beyond. Provoked by his mother when he was a child, he became Mânthran, thought-provoker par excellence for humanity. He laid the foundation of his universal religion, Daenâ Vanguhi, the religion of Good Conscience, the religion that means constant progress, continuous modernization toward eternal bliss.

Very few of the founders of religions and doctrines have lived long enough to see their mission completed as desired. Very few of them have passed away satisfied with the progress of the task begun by them. Asho Zarathushtra is one of those very few. He proclaimed his divine mission at the age of thirty; successfully withstood all the difficulties created by his enemies, the priests and princes of the old cult for a good ten years; took two full years to convince King Vishtaspa and his sagacious court of the truth of his mission; and passed thirty-seven happy years in working and watching his task bearing increasing fruit. He died a very happy and satisfied person at the age of, a tradition says, seventy-seven years and forty days.

The extent Avesta has two eulogies in honor of Zarathushtra -- both in the Farvardin Yasht, the reverential record of the men and women who served with Zarathushtra in promulgating the Good Religion. The first, the longer poem, a later composition, rejoices at his birth in early spring -- 6th Farvardin 30 years BZRE (before Zarathushtrian Religious Era), 26th March 1767 BCE. The other, shorter but older, has been sung to praise his accomplishments. It is the only one in which he is addressed in superlatives. Yet he is not deified. He is clearly said to be the lord and leader of human beings even in this bodily life. Yet the Avesta recognizes only one God as the Lord and Leader of the Spiritual and Material Existences. And Zarathushtra has remained a human being all through the 4,000-year history of the Zarathushtrian religion, an unusual phenomenon in the history of religions.

The other epithet used in the above eulogy is "paoiryotkaesha," literally "of the primal doctrine," herein translated as "foremost in the divine doctrine." This term stands for all those men and women, including Zarathushtra, who were first and foremost to choose the Good Religion in their lineage and serve its cause. Their children and grandchildren, who were also promoters of their mission, are called "nabanazdisht,"

nearest offspring. These two categories of the faithful hold the highest position in Zarathushtrian lore.

No doubt, Asho Zarathushtra is the first and foremost of the paourya-tkaesha. He is our lord, leader, and rehabilitator, our guiding light. We hail his birthday, the Hope for the rebirth of the living world.

Let us praise him in the words of the Farvardin Yasht as given in the shorter eulogy:

"We revere Zarathushtra as the lord and leader of the material existence. He is the foremost in the Divine Doctrine. Amongst all human beings, he is the best of the well-established and the best of the good-ruling. Amongst all human beings, he is the most splendid and the most glorious. Amongst all human beings, he is the most worthy of veneration and the most worthy of admiration. Amongst all human beings, he is the most worthy of our pleasure and the most worthy of our praises. Because the best righteousness should be the criterion, he is, for us, the cherished, and worthy of veneration and glorification." (Farvardin Yasht, 152)

"Zarathushtra was born, tradition says, on 6th of Farvardin. It means: 3783 years ago (26th March 1767 BCE) in early spring."



photo by Ardeshir Baghkhani

Dr. Ali Jafarey, was born in Kerman, Iran. He received his schooling up to the University level in Karachi. He has a doctorate in Persian Language and Literature, and has self-studied thirteen living and ancient languages, and also studied linguistics, anthropology, Indo-Iranian literature, history, geology and research methods. In Saudi Arabia, he worked as a translator/anthropologist in the Arabian Research Division of Aramco. In 1991, Dr. Jafarey, with seven other co-founders, established the Zarathushtrian Assembly in Los Angeles

College Financial Aid Resources for All Zoroastrian Students

1. Vakhshoori Foundation:

<http://www.vakhshoori.org/scholarship>

The Application period opens in spring of 2016

2. Fezana:

<http://fezana.org/scholarships/>

available in the following 4 categories:

- a. ACADEMIC SCHOLARSHIPS
- b. PERFORMING AND CREATIVE ARTS
- c. SPORTS
- d. RELIGION EDUCATION

Undergraduates

Kheradi scholarship	\$ 5000
Rustomji	\$5000
25 th anniversary.	\$ 3000
Kapadia	\$ 2000
Guiv	\$ 1000
Vesuna WZO Canada	\$ 4000
Vesuna. WZO Canada	\$ 4000
Fezana Scholarshipx3	\$ 2000 each
Fezana scholarship.x3	\$ 2000 each



All are based on good academic standard plus need plus community service

The kheradi scholarship is based on academic standing with need factored out. But community service is still taken into the equation

3. Zoroastrian Association of Greater New York (ZAGNY):

<http://zagny.org/scholarship/>

They have scholarship loans and the deadline is January 15, 2016.

4.Zoroastrian Association of Metropolitan Washington INC.

Fali Chothia Charitable Trust (ZAMWI): <http://zamwi.org/fali-chothia-trust-scholarships-for-2015/>

Deadline is in the fall of each year, awarded based on Academic record, financial need and community service

5. The Incorporated Zoroastrian Charity Funds of Hong Kong, Canton and Macao

<http://zoroastrians.net/2008/06/09/the-incorporated-zoroastrian-charity-funds-of-hongkong-canton-and-macao/>

Contact email address indicated on their website for Interest free student loan: hkzcfund@netvigator.com

Lets Celebrate One Another



Roya Behmardian

was born and raised in Southern California. She has attended CZC's Persian and religious classes all through her childhood. She graduated from UCI with a Masters of Art in teaching.

The time was 10 minutes before recess, and an aura of excited energy suddenly filled the room. 6 eager students, barely able to sit patiently in their seats, placed their pointer fingers precisely on the edge of the table...waiting to decide what their next move will be.

"bird...fly fly fly": they all raised their fingers in a flying fashion.

"Airplane...fly fly fly": the same as before occurred.

"Tacos...fly fly fly": And just like that, an abrupt burst of giggling and smiling from this brief game known to many as "Kalagh par par par" or "Crow fly fly fly" overwhelmed us all with the simplest form of joy.

When I was young, I played this game constantly with my family. I don't know its precise origins, but as I grew up I soon realized that almost every person who grew up with an Iranian family knew about the Khalagh, and his par-ing. And yet, here I was introducing it to a group of very wonderfully unique kids. The 6 students I mentioned above recently came to America from 5 different countries: Japan, China, Afghanistan, Korea, and Hungary. They each grew up very differently, and their customs and language provide our group with a sort of flavor you can't really get anywhere else. As they all bonded over trying to think of more things that fly, I noticed how united we all were in that very moment—how cool it was that, even though everyone there came from different places of the world, we all made it here to this one room, in this one school, playing this game that just so happened to be an Iranian tradition; we were granted with the unique opportunity to learn about each others identities in an authentic manner.

It dawned on me that such experiences with these students represents a microcosm of the immense variety of cultures we are lucky enough to have in this country. Though a simplified representation, maybe it's something

worth learning from—particularly in this specific time of our country's history.

Here we are, living in an environment filled with this wonderful gift of diversity, but also with the freedom to choose whether we want to embrace those who are different from us. Though it is no secret that often times, people choose not to accept someone because of where they came from, what they believe, and the stereotypes associated with their perceived identity. Why does this happen so much?

There is probably an infinite amount of explanations, but one thing I have learned is that if you do not like someone, most of the time it is because you do not know them well enough. And the sad truth is: it is much easier to make broad assumptions about others, or to even choose to be afraid of others, than it is to take the time to understand them.

I myself am guilty of unfairly judging those different from me, and I think that if we're honest with ourselves, most of us are too. That doesn't mean that we are bad people, it just means that we have more to discover—and that is always a good thing.

If fact, we are some of the luckiest people in the world because so many diverse

groups of people choose to come to this country. We have a chance to really learn and understand cultures and opinions separate from our own, and this in turn can make us more compassionate, more relatable, and more thoughtful in how we live our lives—so much so that the people who were once so obviously separate from us, are now in many ways are a part of who we have become.

On occasion, besides playing Kalagh par par par, opportunities rise to learn something meaningful about those 6 students' backgrounds. All of us love learning about a kid's favorite Japanese meal and the best place to get it in Japan, or learning how to say "castle" in Hungarian while reading Cinderella. Simple glimpses of information like that may seem insignificant, but it means the world to the person sharing—and it helps us really get to know one another—even in the smallest of way.

"Tolerance" is a word that is tossed around frequently, and it is used to help us live amongst each other harmoniously. And yet, if you really think about it, you don't have to understand someone in order to tolerate them—you just have to, well, tolerate them.

Perhaps if we genuinely want to accomplish lasting and meaningful peace, we have to add a handful of learning and compassion, a scoop of openness and understanding, and a powerful pinch of happiness and giggling, whether it be about flying tacos or not, to help us see how beautiful, but also bindingly human our diversity really is.

Then, we wouldn't have to push ourselves to tolerate. We could do something naturally enjoyable, and more meaningful and fun: we could celebrate one another, and consequently live less with fear, and more with love.